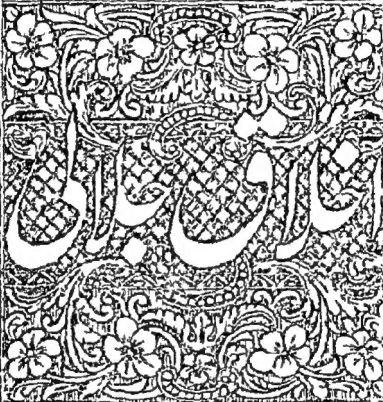


که تو بستی لایزال و ویران و عساکر بهیمن
بدرین قوت بی پای کین و کین و کین و کین

سزایست بیدلی و میانی آب جریده و آفاق مسی در اوج اشراق و معروف



من افادات معجزه عالی مستر لاجلال الدین حق تعالی بکمالی دوران شایسته بزرگانی

و شوقی مطیع پیشی نوکشو محراب جفا شد
بنقوشی مطیع پیشی نوکشو محراب جفا شد

بی عرض و عروس سنای ملک چهره خود را خرد و صفائ آن نتواند دید
 جوهر هستی کا را دان ^{خوب صورت} دشمن سوادانی خربند جان هری از و نتواند خرد
 پاک گوهر هستی از خاندان و آنرا نماند ^{دور دور و دور} ندید ^{پیکری} پاک ^{کشف}
 سطوت او فیه با ش ^{در آن نودون} شد ^{نشد} ندید گا ^{هستی} های که چون برق لامع از اکفیت ^{دخشنه}
 در میانوش ^{نشد} نشین گیر و سیلاب خون اعدا از هر طرف روان
 کرد و دو قتی که چون ابر بهاری بگریه خویشی و در این غنچه لمانی
 بشک خنده ^{شکر} کرد و لب بکشا ^{بکشا} یاید اگر چه الماس از صاعقه خیزد
 بعکس الماس است که صاعقه انگیزد ^{نشد} ترش ^{نشد} است ^{نشد} سرخ که جلینا
 اعدای دوش بر پای بسته ^{نشد} یا یکی است ^{نشد} تیز رو که بر هم صفات
 از ملک الموت با حضا ^{نشد} جان ^{نشد} افان ^{نشد} آمد ^{نشد} هفتی ^{نشد} است ^{نشد} باریک ^{نشد} از دل
 تار یک خم ^{نشد} سر ^{نشد} زده ^{نشد} خیالیت ^{نشد} است ^{نشد} در ^{نشد} باغ ^{نشد} حسا ^{نشد} دوش ^{نشد} جا
 گرفته ^{نشد} خیر ^{نشد} عظمت ^{نشد} تراش ^{نشد} بر ^{نشد} سر ^{نشد} خود ^{نشد} آسمانیت ^{نشد} که ^{نشد} خورشید ^{نشد} در ^{نشد} سایه ^{نشد} است

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

شد بزرگان لطیف بی پایان او	کا دل شب میناید صبح رو
میزد زلفش شد دگر در تب و تب	تا بسیند مطلع ویش شب
جابهش از طور مدارک بر رست	عقل با قدرش خفاش و خورست
چون نیامد ز شنایش و مژگون	دست در ذیل عافو اهرم زبون
یار بانه چشمش بدیش و وروار	رایت آتبال و مصلودار
بر تر از یار او آن کیوان ریش	سور و آماختن انصرش
دوستانش بر بساط عز و نوا	و دشمنان چون شمع در زوگدا

و از آمار سادات و نجابت آنحضرت آنکه با وجود عقونانی و بیعتی
اسباب عیش و کامرانی و مملکت سلطنت بهمانسانی نه چون
سرخوشان شراب غرور اوقات فراغت باستیفای لذات جسمانی
و آشنای توای غصیب و دشمنانی گذرانید بلکه عظیم اوقات بایرون
ساعات ابد ز فراغ ادای فرائض ملت و قیام صیقل مملکت

و از آمار سادات و نجابت آنحضرت آنکه با وجود عقونانی و بیعتی
اسباب عیش و کامرانی و مملکت سلطنت بهمانسانی نه چون
سرخوشان شراب غرور اوقات فراغت باستیفای لذات جسمانی
و آشنای توای غصیب و دشمنانی گذرانید بلکه عظیم اوقات بایرون
ساعات ابد ز فراغ ادای فرائض ملت و قیام صیقل مملکت

و از آمار سادات و نجابت آنحضرت آنکه با وجود عقونانی و بیعتی
اسباب عیش و کامرانی و مملکت سلطنت بهمانسانی نه چون
سرخوشان شراب غرور اوقات فراغت باستیفای لذات جسمانی
و آشنای توای غصیب و دشمنانی گذرانید بلکه عظیم اوقات بایرون
ساعات ابد ز فراغ ادای فرائض ملت و قیام صیقل مملکت

و از آمار سادات و نجابت آنحضرت آنکه با وجود عقونانی و بیعتی
اسباب عیش و کامرانی و مملکت سلطنت بهمانسانی نه چون
سرخوشان شراب غرور اوقات فراغت باستیفای لذات جسمانی
و آشنای توای غصیب و دشمنانی گذرانید بلکه عظیم اوقات بایرون
ساعات ابد ز فراغ ادای فرائض ملت و قیام صیقل مملکت

۱۸
 فی علم باحوال نفس ناطقه انسانی ازین که افعال محمود و منکر
 باروت از وصال روانه شد تا سبب آن علم از ذوال تعالی و بنفسا
 تعالی شود و یکا لیکه توجه است برسد و افعال مذکور و قسم بر
 دو قسمت یکی آنکه راجع شود بانفسی بانفرد و از علم اخلاق
 و درینگاه خوانند و دیگر آنکه راجع باشد بشارکت با ذنوع این
 دو قسمت یکی آنکه راجع شود بشارکت منزل یعنی آنچه سبب نظام
 احوال این منزل است با و از علم تعالی و بدین منزل گویند
 و دیگر آنکه راجع شود بشارکت باند و ولایت یا تعلیم ملکیت و از
 علم ملکیت در امری سیاست من خوانند پس لامجاله مقاصد
 که کسی به لوا مع الاشراف فی مکارم الاخلاق است
 در اقسام هاشم منحصر باشد چون آب و من متعنی تقدیم تقدیر است
 شغل بعضی امور متعلقه نفس که موجب بهیئت طالب است
 و در این کتاب از علم اخلاق و در این کتاب از علم اخلاق

فی علم باحوال نفس ناطقه انسانی ازین که افعال محمود و منکر
 باروت از وصال روانه شد تا سبب آن علم از ذوال تعالی و بنفسا
 تعالی شود و یکا لیکه توجه است برسد و افعال مذکور و قسم بر
 دو قسمت یکی آنکه راجع شود بانفسی بانفرد و از علم اخلاق
 و درینگاه خوانند و دیگر آنکه راجع باشد بشارکت با ذنوع این
 دو قسمت یکی آنکه راجع شود بشارکت منزل یعنی آنچه سبب نظام
 احوال این منزل است با و از علم تعالی و بدین منزل گویند
 و دیگر آنکه راجع شود بشارکت باند و ولایت یا تعلیم ملکیت و از
 علم ملکیت در امری سیاست من خوانند پس لامجاله مقاصد
 که کسی به لوا مع الاشراف فی مکارم الاخلاق است
 در اقسام هاشم منحصر باشد چون آب و من متعنی تقدیم تقدیر است
 شغل بعضی امور متعلقه نفس که موجب بهیئت طالب است
 و در این کتاب از علم اخلاق و در این کتاب از علم اخلاق

فی علم باحوال نفس ناطقه انسانی ازین که افعال محمود و منکر
 باروت از وصال روانه شد تا سبب آن علم از ذوال تعالی و بنفسا
 تعالی شود و یکا لیکه توجه است برسد و افعال مذکور و قسم بر
 دو قسمت یکی آنکه راجع شود بانفسی بانفرد و از علم اخلاق
 و درینگاه خوانند و دیگر آنکه راجع باشد بشارکت با ذنوع این
 دو قسمت یکی آنکه راجع شود بشارکت منزل یعنی آنچه سبب نظام
 احوال این منزل است با و از علم تعالی و بدین منزل گویند
 و دیگر آنکه راجع شود بشارکت باند و ولایت یا تعلیم ملکیت و از
 علم ملکیت در امری سیاست من خوانند پس لامجاله مقاصد
 که کسی به لوا مع الاشراف فی مکارم الاخلاق است
 در اقسام هاشم منحصر باشد چون آب و من متعنی تقدیم تقدیر است
 شغل بعضی امور متعلقه نفس که موجب بهیئت طالب است
 و در این کتاب از علم اخلاق و در این کتاب از علم اخلاق

و تحصیل مطالب باشد ترتیب آن بر مطلق و بر بیان نمودن کوفه و سه لا
و رخصه باشد زمت از فصول و مقاطع تبصیر لطبات و نظائر آن
مناسب نمود و التوفیق من الله لا نقدر ولا نستعین الا ایاه
مطلع قال الله تعالى و ما خلقت السموات و الارض و ما بينهما
الا عینین و قال الله تعالى انما خلقتکم عبداً و انکم الینا
لا ترجعون اذ پر تو اشعه این و غیر قریب بی بنیایان نظر محقق را
این مسمی مشاهد و معاین شود که ذرات اکوان و جفاتی عالم
امکان را که از کمن خست شهود و داند و با کوه صیقل
الله و من احسن من الله صیقل آراسته و عرض همان آورده
محکم اعطی کل شیء خلقه ثم یدعی هر یک را غایتی و مصلحتی است
که بنیزه نمرده است چه فعل خود مطلق و فعال بر حق اگر چه
با غرض نیست اما خالی از حکم و مصالح و غایات و ثمرات نیست

مجلس انسانی ہمدردی راجستھان کے سربراہان کے ساتھ مل کر ایک قرارداد منظور کی جس میں انسانی حقوق کی تحفظ اور ان کے خلاف ہونے والے جرائم کی روک تھام کے لیے ایک بین الاقوامی تنظیم کی بنیاد رکھنے کا فیصلہ کیا گیا۔

چنانچه هرگز و مقدره و عظمی برین قاطعه دلائل ساطعه ثبت شد
و عاقبت انبان که خلاصه کوان عین اعیان و نقاد و جهان است
خلافت الهی است چنانچه بود آنس که ایمانی جامع فی الارض
و عوای و توحید الذی حبس کلام خلافت فی الارض افساح از ان
مینای و درایت کریمه انما عرفنا الا ما قد علی السموات و الارض

وایمبال فایمین آن کلینما خوشنقش منبها و علمها الانسان ان الله
 خلقه باخوبلا اگر امانت راحل بر عقل یا تکلیف کنند چنانچه
 در تفاسیر مشهور و مفسرین بر اول توجه شود که چنانکه با ان
 در عقل شریک اند و بر ثانی آنکه چنان در تکلیف با انسان
 پس محل آن مخصوص انسان نباشد و از سیاق آیت امتثال
 انسان بآن نمی شود و کما لا یغنی علی من له ذوق سیرت بلکه محل بر سر خرد
 آتی باید بود که محل اعباسی از انجا آدمی معیشت در خرد برود

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

شاید و حدت صورت تحقق کرده و در مرتبه ملائکه مقربین بل صغیر
اعالی میسین باشد و لکن محسوس و مقصور در یک مقام
نباشد بلکه هر مقام را که خواهد مصل و منزل قصد تواند داشت شعر

اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْتَعِيْذُ بِكَ بِمَا كُنَّ تَعُوْذُ
اَيُّوْنِ بَيْنَ اَحَبِّ اَسْمَآئِكَ تَحُوْثِ

و ازین جهت که ائمه سنت و جماعت که مالک آن از مذهب هستند
اتفاق نموده اند بر آن که خواص مشر از خواص بیک فضیلت شعر
سرآمدی صفتی از ملک گری و برتری که سجده سجده نمائند که بی زکات

فاما دعوم بشر و دعوم ملک خلاف کرده بقیع تفصیل دعوم بشر
کرده اند چنانچه در کتب مشهوره کلامیه مطبوعه و بعضی مجلات
آن قائل شده اند و لکن نیست که دعوم ملک از دعوم بشر
خواهند بود و از حضرت مرتضوی که در سنه علم را باست و باب او

۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰
 ۱۶۰۱
 ۱۶۰۲
 ۱۶۰۳
 ۱۶۰۴
 ۱۶۰۵
 ۱۶۰۶
 ۱۶۰۷
 ۱۶۰۸
 ۱۶۰۹
 ۱۶۱۰
 ۱۶۱۱
 ۱۶۱۲
 ۱۶۱۳
 ۱۶۱۴
 ۱۶۱۵
 ۱۶۱۶
 ۱۶۱۷
 ۱۶۱۸
 ۱۶۱۹
 ۱۶۲۰
 ۱۶۲۱
 ۱۶۲۲
 ۱۶۲۳
 ۱۶۲۴
 ۱۶۲۵

۱۔ خیر خواہی اور نیکوئی
 ۲۔ خیر خواہی اور نیکوئی
 ۳۔ خیر خواہی اور نیکوئی
 ۴۔ خیر خواہی اور نیکوئی
 ۵۔ خیر خواہی اور نیکوئی
 ۶۔ خیر خواہی اور نیکوئی
 ۷۔ خیر خواہی اور نیکوئی
 ۸۔ خیر خواہی اور نیکوئی
 ۹۔ خیر خواہی اور نیکوئی
 ۱۰۔ خیر خواہی اور نیکوئی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

۳۰
 طلبه ذوق بزرگ
 کینه از آتش آفتاب
 بی چون و چرا
 در میان جن و انس
 دست زبیر لعل
 تفسیر از حدیث
 با کمال حدیث
 و خلاقیت
 فیضی از نور
 صورت از صفات
 اوی ای از صفات
 زبیر از صفات
 صورت از صفات
 اوی ای از صفات
 زبیر از صفات

فاسد و سالک را در بیان طلب حیران سرگردان آورد و فهم مفاسد	
آنکه با ملک نایبی گسرت بقیعه بحسب الطمان آه از راه زلفت	
دست از طلب بدر می آید اما حاره طمحه شد و بدو اطمینان	
جلیب حال حالش غیر از حسرت و وبال نباشد	
دوست آید بن باویش در	تا غول بیابان نرسد به
خلیق طالع القیانی الی الخ	کثیره و از باب الوصول قائل
و اینها است و این طریقه که عبارت از مرشد کمال است	
و بر تقدیر وجود و شناخت او متغیر یا تسعیر چه کمالات انسانی را	
بر صاحب کمال شناسد و قیمت جوهر را بر جوهری نداند	
بسر قصه سیر و غصه	کسی رسد که شناسای طلق الیک
و اکثر مردم بصورت موهبه و ظاهری به تحقیق از راه رفته شعر	
یا قوت را مقابل خرمه روی نمند	سنگ سیه بر رخ زر سرخ میخرند

اخلاق جلالی
 در این باب و قائلند که
 خواجه کمالی که در این
 مدتی که در این
 طریقه که در این
 و اینها است و این
 و بر تقدیر وجود و
 بر صاحب کمال
 بسر قصه سیر و
 و اکثر مردم
 یا قوت را مقابل
 سنگ سیه بر رخ

۳۱
 طلبه ذوق بزرگ
 کینه از آتش آفتاب
 بی چون و چرا
 در میان جن و انس
 دست زبیر لعل
 تفسیر از حدیث
 با کمال حدیث
 و خلاقیت
 فیضی از نور
 صورت از صفات
 اوی ای از صفات
 زبیر از صفات
 صورت از صفات
 اوی ای از صفات
 زبیر از صفات

این علم و دفع آن از این ملک علی
 بسیار بود و از این ملک علی
 که در این ملک علی
 نفوس باطنی و نفس
 از این نفس باطنی و نفس
 معلوم شود که این
 روح و صواب و حق
 که در این ملک علی

و رسوم طریق تحصیل این سعادت غلطی باشد اجماع علوم و انفع آن اندر
 و آن حکمت علیست که حکما آنرا طب و وحانی خوانند و اندر این معرفت
 حفظ اعتدال خلقی بر نفس کامله توان نمود که منزله حفظ است
 بدن او بهمان روح و نفوس ناقصه با اعتدال توان کرد که شاید دفع
 مرض است ابدان را چه ملکات رویه امراض نفسانی اند و فیصل کلام
 درین مقام است که شرف هر علمه یا به نباهت موضوع است
 یا بجلالت غایت و منفعت یا بوثاقت برهان و حجت و این علم از
 جهات ثلثه بمنزله اختصاص مخصوصست چه موضوع آن نفس باطنی
 انسانی است از آن جهت که افعال جمیل و محمود و یا قبیح و مذموم
 بحسب ویت و ارادت از وصا و رتواند شد و شرف نفس انسانی
 از سیاق سخنان سابق معلوم شد و غایت و اکمال چنین جوهر
 شریفست و چه شرفست زیاده از آن که توسط آن نفس انسانی که در

این علم و دفع آن از این ملک علی
 بسیار بود و از این ملک علی
 که در این ملک علی
 نفوس باطنی و نفس
 از این نفس باطنی و نفس
 معلوم شود که این
 روح و صواب و حق
 که در این ملک علی
 این علم و دفع آن از این ملک علی
 بسیار بود و از این ملک علی
 که در این ملک علی
 نفوس باطنی و نفس
 از این نفس باطنی و نفس
 معلوم شود که این
 روح و صواب و حق
 که در این ملک علی

این علم و دفع آن از این ملک علی
 بسیار بود و از این ملک علی
 که در این ملک علی
 نفوس باطنی و نفس
 از این نفس باطنی و نفس
 معلوم شود که این
 روح و صواب و حق
 که در این ملک علی

میکنند که حکمت موجب انحلال قیود و ترقیست و اطلاق از قائلان
تو همین است که حسب و داعی هواد و رغبات طبیعت تحقیق نازیدن
از تقدیر بر سوم شرع که زیور و روان اطلبست متعلق شد خلع انداخت
چون بهائیم و راب علف می افتند و چون سباع انیاب است را در
هتک عرض اقران اسارت ادب با اسلاف ایمان که آباست
روحانیة اند و شکر ساعی ایشان بر دست همت طالبان کمال
و اجبت یکسانند و از اعطاء عجز که مقتضای انبلاست اولی
الی انخلص من فطنیه شبر آرم موجب نوعی از نجاتست بر می آیند
و حقیقت کارزار رسیده کالبدی است شومۀ اشیای ظنین فی الارض
چنان میمانند بزمین من ذلک لا الی هو لا الی الی هو لا الی
نتایج آنست که حکمت خیر و مقدسه ربانی و سرچشمه آیتند که
و در مواضع مقدسه از کتاب سنت ممدوح و مشکور از قریب سیرت

اگر صلا وصال جملاق ممکن نیست و بحسب قواعدست نیز اخلاق
 تابع مزاجست و مزاج قابل تبدیل نیست و اگر کسی مشغول بتبديل
 مزاج گند بجايندگلاف مزاج شخصي احد در هر سن بلکه در هر حال گوئيم
 برشته را عرض المزاج است متوسط میان حدی عین از نفس بط
 و حدی عین از افراط و در هر کیفیت از کیفیات اربعه و تواند بود که
 در هر مرتب عرض المزاج لازم باشد و ذوال آن متلزم ذوال مزاج
 شخصی آن شخص باشد که بقای او بدون آن محالست و چنانست
 و لذات آن حق عبث باشد **ع** که رنگی بشستن مکرر و سب
 و آن را در حدیث نبوی علیه افضل الصلوات و التسلیمات از دست آن
 معاون گماون که سب و انقضاست خیار کم فی الجمله نیاز کم فی
 الاسلام و از آنجا معلوم میشود که اصل فضیلت طهارت
 و صفای جوهر فطرست با کثافت آتی و خاسته اصلی است و از

[illegible]

که هلاک و ال خلاق ممکن نیست و بحسب قواعد حکمت نیز اخلاق
آنان منوجبت مزاج قابل تبدیل نیست و اگر کسی متناع تبدیل
مزاج کند بنا بر اختلاف مزاج شخصی احد در هر سن بلکه در هر حال گوئیم
هر شخص را عرض المزاجی است متوسط میان حدی عین از تفویض
و حدی عین از افراط و در کیفیت از کیفیات اربعه و تواند بود که
در همه مراتب عرض المزاج لازم باشد و زوال آن مستلزم زوال مزاج
شخصی آن شخص باشد که بقای او بدون آن محالست و چنانچه
در احوال آن خلق عبث باشد عرا که رنگی بشستن نگر دوید
اولنا و در حدیث نبوی علیه افضل الصلوات و التسلیمات ارسدست آن
معاون کما و ان لا یریب و انقضت خیارکم فی الجاهلیة نیارکم فی
الاسلام و اذا فقهوا از اینجا معلوم میشود که اصل در فضیلت طهارت
و معنای جوهر طهارت با کثافت ذاتی و خاست اهلی است و در

که هلاک و ال هلاک ممکن نیست و بحسب قواعد حکمت نیز اخلاق
 باین مزاجیت و مزاج قابل تبدیل نیست و اگر کسی متناع تبدیل
 مزاج کند بنا بر اختلاف مزاج شخصی احد در هر سن بلکه در هر حال گوئیم
 هر شخصی را عرض المزاجی است متوسط میان حدی عین او نفس بط
 و حدی عین از افراط و در کیفیت از کیفیات اربعه و تواند بود که
 در همه مراتب عرض المزاج لازم باشد و زوال آن مستلزم زوال مزاج
 شخصی آن شخص باشد که بقای او بدون آن محالست و چنانچه
 در اوقات آن عجب باشد چرا که رنگی بشستن مگر نویسد
 اولاً اورد حدیث نبوی علیه افضل الصلوات و التسلیمات و ارحم
 الراحمین کما و ان الذی یحب و یفقه خیارکم فی الجاهلیه خیارکم فی
 الاسلام او اقول انما از اینجا معلوم میشود که اصل فضیلت همان است
 و معنای جوهر فطرت و پاکت ذاتی و خاست اصلی است و در

این سخن بزرگوار است
 در بیان این که خداوند
 در آفرینش هر چیزی را
 به قدر حاجت و نیاز
 آن مخلوق آفریده است
 و هیچ چیزی را
 زاید از حاجت آن
 مخلوق نافریند

و دیگر عادت آنچنان باشد که در ابتدا با اختیار مزاولت فعلی نماید
 و بتکرار و ممارست تمرین فرسود و شود چنانچه بسبب بی تمرین
 فعل او و صواب و نادرست میسند خلق باشد بعضی بر آنند که تا است
 اخلاق طبیعی از بعضی مقتضای طبیعت اند قابل و ان میسند چنانچه در
 تقریر اشکال مبسوط شد و جمعی بر آنند که بعضی اخلاق مقتضای
 طبیعت است و قابل و ان نیست و بعضی عادی قابل و ان و جمعی
 بر آنند که هیچ خلق و طبیعی است و مخالف طبیعت بلکه نفس فطری
 خود قابل محض است طریقی تضاد و آریا با سانی و ان وقتی باشد که موافق
 مزاج بود یا بدشواری چون مخالف مزاج باشد و جمعی دیگر بر آنند که
 مردم در اصل فطرت بر خیر فطرت و مزاولت شلوات و ممارست
 و اجمال طبیعت ملکات و کسب میکنند و شر میسند و بعضی از قدما
 حکما عکس این گفته اند و گفته اند که انسان در اصل فطرت از حیث
 طبیعت

این سخن بزرگوار است
 در بیان این که خداوند
 در آفرینش هر چیزی را
 به قدر حاجت و نیاز
 آن مخلوق آفریده است
 و هیچ چیزی را
 زاید از حاجت آن
 مخلوق نافریند

منوط بر کلمات اراویه است مثل جماع و اراویات ضروری نیستند پس
لاخاکه با انسان تولدی قائل باشد تا انقطاع نوع لازم نیاید چه ضروری
نیست که از هر شخصه نتیجه بماند و نه از شخص با بقدر آنکه میگوید که اگر
کس قائل در اصول حدوث و صنائع نماید بداند که همه حوادث اند و نه
رویت شخصی بدین حاصل شده اند و دلیل بر حدوث آنها آنکه بگویند تا
تسلسل می شود و حدوث آنها دلالت میکند بر آنکه انسان را بعد از انقراض
و تسلسل تولید بدنی هست زیرا که همه از ان صنائع از ان قبلیست
که انسان که مختص بجایسته سادی یا الهامی ربانی که از طور
تعارف خارج باشد نباشد بدون آن نمیتواند بود پس هر آنکه
شخصه که اختراع آن کرده باشد مستثنی باشد از ان در قوام خود و از ان
دیگر بی نوع انشاء اختراع آن نموده باشد تا انجا سخن شیخ دست و سخن
جالیلینوس را بنا برین وجهی جدید است لیکن درین سخن نیز آثار او قناعید است

اخلاق جلال

امر این فی الجمله نیست علم
 طب و عدم بطلان آن کافیست
 و باطل آنکه علاج نبود
 قابل علاج نبود
 بنظر باشد
 باینکه معنی قول ادسراطیس
 نیست که اشراق فی الجمله از
 استدلال فیه بر وجه اشتباه
 ۱۲ مولانا محمد ادریس علی دروم

بنامه بی از امور مهم
 زوال یافته و بعضی قابل
 بولانا محمد ادریس علی دروم
 رضی الله تعالی عنہ
 بودی ۲۰ قول اول
 اخلاق قابل قبول

برای تنبیه است و محل منع و قسط قوت تمیز و نفس تا و سبب و
 و بطلان شرائع وقتی لازم آید که هیچ خلق قابل زوال نباشد
 و نظیر این آنست که گویند اگر هر مرضی قابل علاج بودی علم طب
 بودی و در بطلان این سخن شک نیست و حاصل آنکه اشراق فی الجمله
 تا و سبب و سیاست اختیار شوند چنانکه در سراطیس گفته و هر چند
 این حکم علی الاطلاق نیست اما بکار تا و سبب و سیاست در ایشان
 پیدا شود و اگر اتقای شرور ایشان بجای نشود انتقاص آن نخواهد
 حاصل شود و از اینجا معلوم شد که در بیان منفعت این علم طب
 باین دعوی نیست که تمام اخلاق قابل زوال است بلکه قبول اخلاق
 فی الجمله در اشخاص کافیست چنانکه در علم طب باینکه عدم قبول اگر اش
 در ناد اخلاق و ناد اشخاص تواند بود و در ایشان نیز منفعت این علم
 از جهت تقیص شرط هر شود پس هیچ وجه بطلان سیاست

در اخلاقیات و در علم طب
 اشخاص تا و در علم طب
 منفعت این علم طب
 ۱۳

این کتاب از شیخ محمد باقر
 رشتی است که در سال ۱۲۰۰
 در شهر رشت در ایران
 تألیف شده است.

همان آیه است که
 در بیان فضیلت
 تقوی و اخلاق
 است.

و حکایت شرعی لازم نیاید چه اگر در مرضی یا در غیبت
 سبب قتل در علم طب نشود و اگر گویند که برین تقدیر کیفیت هر
 شخصه تبذیل هر خلق مذکور منظم نشود و چه شاید که خلقی در حق شخصه
 قابل زوال نباشد جواب گوئیم که چون عدم قبول زوال
 متیقن نیست پس حکم عقل و شرع واجب باشد سی و ازاله آن
 نمودن و همانا در کلام حقائق اعلام حضرت شیخ الانام علیه و علی
 آله الصلوٰۃ والسلام والرحمة والبرکات اشارة ای باینست
 اخبرنا قال اعلوا نزل فی سیرة الخلق که فائزین مباحث معلوم شود
 که سخن ایشان درین فن متنبه بر مسامحه است چنانچه بعد از بر
 مفصل تر ازین باینمید مغذرت در از کتاب امثال این مسامحات مرقوم
 رقم بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و چه انصاف و التوفیق

مع اول در تہذیب اخلاقی و درود مع است

آن علی بن ابی طالب
 است که در این کتاب
 مذکور است.

تقریر میں بیان و جانب انفرادیت
 و وطن از احاطہ جماعت تو مدون
 نظام و دانش علوم و فنون
 چہ گزارد ۱۲

مولانا سید محمد رفیع شاہ صاحب
اساتذہ کرام کرام

این علم و حکمت و معرفت و توحید و توحید و توحید
 این علم و حکمت و معرفت و توحید و توحید و توحید
 این علم و حکمت و معرفت و توحید و توحید و توحید
 این علم و حکمت و معرفت و توحید و توحید و توحید

از ان حرکت فضیلت حلم حاصل شود و بهر علت شجاعت چون حرکت
 نفس بهی با عدل باشد و طبع عاقل گشته آنصار گسترده بر آنچه
 بحسب حکم عقل نصیب و باشد از ان حرکت فضیلت عفت
 حاصل شود و بهر علت سخاوت و چون این سه جنبه فضیلت حاصل
 شود و با هم در ترکیب و مقام شوند از ترکیب هر سه حالتی مشابه
 حادث گردد که کمال و تمامی آن فضائل بآن باشد از آن فضیلت
 عدالت خوانند این تقریر از اطلاق با صریح تقریر اول نیز محلاً آورد
 و بهر تفسیر صاحب بصیرت پوشیده نیست که بر تقریر اول عدالت
 بلکه بسیط است و بر تقریر ثانی احتمال بباطل و ترکیب هر دو هست
 لیکن بباطل بلفظ اقرب است چه ظاهراً عبارت آنکه عدالت اعتدال
 خلق است بمنزله اعتدال فزاجی که از مرکز فلك و اجزای عناصر مخالفه کیفیات
 و تمام ایشان حادث میشود و در اصول حکمت قر شده که مزاج کیفیتی

در کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال
 در کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال
 در کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال
 در کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال و کمال

باید در این باب که
 قول اوست در این باب که
 میان قول او و قول خود
 عدل و انصاف نفس را
 و قولی که بدان سیاست میکند
 بر عدل و انصاف سیاست میکند
 موافق مقتضای حکمت و ضبط
 حالت مذکوره حاکم و خضبط
 و شهودت حکومت باید دارد
 موافق حکمت بکار میدهد
 ۱۲ مولانا و غیره غفر الله لهما
 صلح است عدالت و کمال عقل
 علی است و برین وجه است
 حکمت سگانه است و
 استدلال بر آن و در علم
 و حکمت که نه عقل و نه
 برین در آن ملکات را عقل
 باشد مثل واکم بر قوتها
 ۱۳ مولانا سراج
 کدام وقت و چه قدر و چگونه
 استعمال باید کرد تا اصلاح
 باشد معقول بعضی علی است
 باید که سب و مقتضای
 ۱۴ مولانا
 بعد از این بیان میکند از این

بر قوت بدنی حاصل گردد چنانچه قوی مامور و متقاد و باشند و آرد
 از ایشان متاثر نشود چنانچه در مقدمه ایامی بآن رفته پس اگر
 این را قوت عدالت نامند چنانچه امام حجة الاسلام در احیاء اختیار
 فرموده و در تعریف آن چنین گفته **الْفَدْلُ حَالَةُ لِلنَّفْسِ فِي قُوَّةٍ**
بِرَأْسِئِهَا لِنَفْسٍ لَّشَهْوَةٍ وَتَحْكُمُهَا عَلَى الْمُتَقَضِّي الْحِكْمَةُ بِقِيَمَتِهَا
فِي الْأَشْرَسَالِ وَالْإِنْقِبَاضِ عَلَى الْخُصْبِ مُتَقَضِّا بِأَمْرِ بَسِيطٍ
 باشد مستلزم ملکات سگانه و کمال عقل علی باشد این ملک از وجهی
 رئیس مطلق باشد و دیگر ملکات بمنزله خدام چه استعمال قوی و اگر چه
 عقل نظری باشد بر وجه اصل بحسب وقت و کمیت و کیفیت و کمال
 باین قوتست و از وجهی دیگر رئیس مطلق قوت نظریست و جمیع قوی
 خدام اند و از وجه غایبه انایات کمال آن قوتست تجلی جمیع موجودات
 که سعادت تصویریست و اگر عدالت را بر نفس ملکات ثلثه الطلاق کنند
 بقدر ۱۲۱ خیر ۱۲

مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۱۵ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۱۶ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۱۷ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۱۸ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۱۹ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۲۰ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۲۱ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۲۲ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۲۳ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۲۴ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۲۵ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۲۶ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۲۷ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۲۸ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۲۹ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۳۰ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۳۱ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۳۲ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۳۳ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۳۴ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۳۵ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۳۶ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۳۷ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۳۸ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۳۹ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۴۰ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۴۱ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۴۲ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۴۳ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۴۴ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۴۵ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۴۶ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۴۷ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۴۸ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۴۹ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۵۰ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۵۱ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۵۲ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۵۳ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۵۴ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۵۵ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۵۶ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۵۷ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۵۸ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۵۹ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۶۰ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۶۱ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۶۲ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۶۳ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۶۴ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۶۵ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۶۶ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۶۷ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۶۸ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۶۹ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۷۰ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۷۱ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۷۲ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۷۳ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۷۴ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۷۵ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۷۶ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۷۷ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۷۸ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۷۹ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۸۰ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۸۱ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۸۲ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۸۳ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۸۴ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۸۵ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۸۶ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۸۷ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۸۸ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۸۹ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۹۰ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۹۱ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۹۲ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۹۳ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۹۴ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۹۵ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۹۶ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۹۷ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۹۸ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۹۹ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این
 ۱۰۰ مولانا
 غایت از این بیان میکند از این

در مدو و طلب این فن ارشاد می کرده اند و کلیه تحقیق این مطالب را متغی
ابتدا ۱۲
مدو و تحیر طبعیت و تفویض مقصود میشود و تحقیق آنرا از دیگر فنون
رسانه ۱۳ قوت کردن ۱۴
علمی حاصل شود و مبتدی را خوشی در آن نیست بعضی متفقدان این
قصر کج کرده اند و شیخ همین رساله اخلاق تلویحی بآن فرموده
و در بعضی موضع شفا آورده که کمال عقل عملی استنباط آرای کلیه است
در فضائل و در ذایل اعمال بروجه اکتفا بر شهوات که فی الواقع طاعت
برهان باشد و تحقیق آن بطریق برهان متعلق بکمال قوت نظریست
و الله ولی التوفیق و بیده از ممتد تحقیق
معده دوم در موم این فضائل گفته اند که حکمت عبارتست از
علم باحوال موجودات هر چه که فی الواقع چنان باشد بقدر قوت
بشنری و احوال موجودات یا وجود ایشان منوط بقدرت احتیاج
انسانی نیست و علم متعلق بآن حکمت نظریست یا متعلق بقدرت
اویجه ۱۵

در مقام تصدیق و توثیق
 حضور گریه کنی از آن تویم خواجه
 انظر شود خبر و چه سوداے بیان
 جرات در بدو افکند امانت بی نیت
 و بعد حال و نگردد بقصد شایان
 و ظاهر بر وضو فیض بران برون جود
 کبریا بکمالی بخیر او و در آن کمال
 در وقت انانی نبودنی قول و فعل
 بستان که منکر او تمام تویم
 بن مستقامت و سخطه فرما به و چیزے درین باب بعد ازین می آید ۱۲ سوالهای مرحوم

عرض نفس است آفتنای امور عظام از جهت از خانه که جمل و بر جزیل
و اما تحمل ملکه تکلف استعمال آلات بدنی است در انکشاف فیضال غیره
و شما اهل پسندیده و اما تو وضع آنست که خود را زنتی بر کسانیکه بجاه و قوت
از و باشد نهاده ملاک و کسب این ملکه ذکر انست که افراد انسانی است
در امور فطری و سمات نقص و افتاد و صفات مجرب و اضطراب باعتبار
و حدت اصلی و قربت جلی که مضمون یا ایها الناس اتقوا ربکم انکم
عقلکم من نفس واحدة و مکنون با فقلکم و لا یفعلکم الا انفس واحدة و احصاح
از ان میباشد و جانشنا از حیره حقیقت آن میکشاید و اما حیرت آنست که
در حفظ حق ملت و حرمت تهاون جائز ندارد و در ان باب بی انبیایات
لا ادرم محمد و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یخو و لا یخیر
سیرم الفداء حی و قال صلی الله علیه و سلم ان سعد الفیور و انا اعمیر منه
و الله اعمیر منی و اما رف ملکه ناثر از مشایخه مالم ایایی جنسیت بی اضطراب

و این سخن از انست که در انکشاف فیضال غیره
و اما تحمل ملکه تکلف استعمال آلات بدنی است
در انکشاف فیضال غیره
و شما اهل پسندیده و اما تو وضع آنست که خود را
زنتی بر کسانیکه بجاه و قوت از و باشد نهاده ملاک
و کسب این ملکه ذکر انست که افراد انسانی است
در امور فطری و سمات نقص و افتاد و صفات مجرب
و اضطراب باعتبار و حدت اصلی و قربت جلی که مضمون
یا ایها الناس اتقوا ربکم انکم عقلکم من نفس واحدة
و مکنون با فقلکم و لا یفعلکم الا انفس واحدة
و احصاح از ان میباشد و جانشنا از حیره حقیقت آن میکشاید
و اما حیرت آنست که در حفظ حق ملت و حرمت تهاون
جائز ندارد و در ان باب بی انبیایات لا ادرم محمد
و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یخو و لا یخیر
سیرم الفداء حی و قال صلی الله علیه و سلم ان سعد
الفیور و انا اعمیر منه و الله اعمیر منی و اما رف
ملکه ناثر از مشایخه مالم ایایی جنسیت بی اضطراب

و این سخن از انست که در انکشاف فیضال غیره
و اما تحمل ملکه تکلف استعمال آلات بدنی است
در انکشاف فیضال غیره
و شما اهل پسندیده و اما تو وضع آنست که خود را
زنتی بر کسانیکه بجاه و قوت از و باشد نهاده ملاک
و کسب این ملکه ذکر انست که افراد انسانی است
در امور فطری و سمات نقص و افتاد و صفات مجرب
و اضطراب باعتبار و حدت اصلی و قربت جلی که مضمون
یا ایها الناس اتقوا ربکم انکم عقلکم من نفس واحدة
و مکنون با فقلکم و لا یفعلکم الا انفس واحدة
و احصاح از ان میباشد و جانشنا از حیره حقیقت آن میکشاید
و اما حیرت آنست که در حفظ حق ملت و حرمت تهاون
جائز ندارد و در ان باب بی انبیایات لا ادرم محمد
و قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ان الله یخو و لا یخیر
سیرم الفداء حی و قال صلی الله علیه و سلم ان سعد
الفیور و انا اعمیر منه و الله اعمیر منی و اما رف
ملکه ناثر از مشایخه مالم ایایی جنسیت بی اضطراب

در تحت آن مندرج توان داشت و همانا آنچه گفته اند که چون حرکت
قوت لفظی باعث ازل باشد از ان حرکت علم حاصل شود و تبعیت حکمت
مستثنی بر چنین تواند بود و باجماله مسامحات دین قرن با معذرتی نموده
لمعه چهارم چون این فضائل مقاوم شد باید دانست که بازای
اینها صفتی چندست که نه از ان جنس است و آن مانده است چنانچه
سبب انخداع جمعی که ما درست علم اخلاق ندانند و پس لائق نمود
بیان فرق میان فضائل و ذائل شبیه بدان نمودن و تمیز میان
شبیه و جوهر نفیسه کردن تا طالبان جوامهر کمالات انسانی و راجعان
نفائس ملکات انسانی بازای خود و پیش و خلفان و تویه قلابان و فرنیفه
خمره را بر رخ و دلالی خرد و نادانیه حکمت جمعی باشند که سائل
علوم را حفظ نمایند و نکات و دلائل که بتلفظ فرا گرفته باشند تقریر کنند
نوعی که جمعی ایشان را از صدق فرست و نور کیاست نصیبی نباشد

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۸۶
 سطح شش دریا بکسر خطی که از مرکز
 غایت شش دریا انداخته اندی که از مرکز
 سطح شش دریا که از مرکز غایت شش دریا
 سطح شش دریا که از مرکز غایت شش دریا
 سطح شش دریا که از مرکز غایت شش دریا

المصنف پنجم باید دانست که بازای هر یکی از فضائل رویه ایست
 که ضد آنست چون جناس قمتائل چهارست چنانکه گذشت جناس
 فضائل نیز در بادی الزامی همین حدود تواند بود و اول اصل بازای حکمت
 دوم جبر بازای شجاعت سوم شرم بازای غفلت چهارم جور بازای
 عدالت پنجم محب نظر و دقیق ظاهر شود آنرا که هر فضیلت را حدیث
 که چون از آن حد تجاوز نماید خواه با فراط و خواه بفریطه زیلت گراید
 پس فضائل بمنزله اوساط اند و فضائل بمنزله اطراف مانند مرکز و دایره
 که مرکز تعیین است با آنکه این نقاط از محیط است و دیگر نقاط و غیر اینها
 هر یک از طریق محیط نزدیکتر پس یا برین بازای هر فضیلتی از اوساط
 غیر قنای باشد و همچنین استقامت در سلوک طریق فضیلت شمیبه حرکت
 بر خط مستقیم باشد آخر آن بجانب زیلت چون انحراف از آن ظاهر است
 که هر خط واصل بین این خط مستقیم و میان و نقطه خط مستقیم

از هر جانب یکدیگر میزدند و بدین از
 از هر جانب یکدیگر میزدند و بدین از
 از هر جانب یکدیگر میزدند و بدین از
 از هر جانب یکدیگر میزدند و بدین از
 از هر جانب یکدیگر میزدند و بدین از



و سواد اقلان از آن فضیلت از آن که از دور در میان
 بوجوب تقرب بود و در نزدیکی از آن که از دور در میان
 از آن که از دور در میان از آن که از دور در میان
 از آن که از دور در میان از آن که از دور در میان
 از آن که از دور در میان از آن که از دور در میان

بولوی اوم
 خطوط و اسلیم
 خط ساد و کوه و ترس و خطوط
 خط مستقیم این خط مستقیم
 خط مستقیم این خط مستقیم
 خط مستقیم این خط مستقیم

قوت استعجال قوت فکرست در آنچه واجب نیست از یاد و از قدر و در آنچه
 که بر چیزی خوانند و به طرف تفریط و آن تعطیل قوت فکرست باز کرده و در آن
 استعمال آن در واجب یا تقصیر در استعمال آن بکثر از حد واجب از آن
 طرف شجاعت اند و آن تهورست و چون اول طرف است و آن
 اقدارست بر مهالک که عقل آنرا جمیل ننماید و ثانی طرف تفریط و آن
 از چیزی که حذر از آن متحسین نیست و دوازده طرف عفت و آن غره
 و محمود اول افراطست و آن میل نفس و شهوات زیاد و از مقدار
 ثانی تفریط و آن سکون نفس است از حرکت و در طلب لذات حضور
 که شرع عقل آنرا تحسن یا جائز نموده باشد از روی اختیار نه از روی
 و دوازده طرف عدالتست و آن ظلم است انظلام اول طرف افراط
 و آن تصرف در حقوق مردم و اموال ایشانست و ثانی تفریط و آن
 ظلم است از ظلم و انقیاد او و در آنچه مشتبهای او باشد بطریق عدالت

و آن استعجال قوت فکرست در آنچه واجب نیست از یاد و از قدر و در آنچه
 که بر چیزی خوانند و به طرف تفریط و آن تعطیل قوت فکرست باز کرده و در آن
 استعمال آن در واجب یا تقصیر در استعمال آن بکثر از حد واجب از آن
 طرف شجاعت اند و آن تهورست و چون اول طرف است و آن
 اقدارست بر مهالک که عقل آنرا جمیل ننماید و ثانی طرف تفریط و آن
 از چیزی که حذر از آن متحسین نیست و دوازده طرف عفت و آن غره
 و محمود اول افراطست و آن میل نفس و شهوات زیاد و از مقدار
 ثانی تفریط و آن سکون نفس است از حرکت و در طلب لذات حضور
 که شرع عقل آنرا تحسن یا جائز نموده باشد از روی اختیار نه از روی
 و دوازده طرف عدالتست و آن ظلم است انظلام اول طرف افراط
 و آن تصرف در حقوق مردم و اموال ایشانست و ثانی تفریط و آن
 ظلم است از ظلم و انقیاد او و در آنچه مشتبهای او باشد بطریق عدالت

و آن استعجال قوت فکرست در آنچه واجب نیست از یاد و از قدر و در آنچه
 که بر چیزی خوانند و به طرف تفریط و آن تعطیل قوت فکرست باز کرده و در آن
 استعمال آن در واجب یا تقصیر در استعمال آن بکثر از حد واجب از آن
 طرف شجاعت اند و آن تهورست و چون اول طرف است و آن
 اقدارست بر مهالک که عقل آنرا جمیل ننماید و ثانی طرف تفریط و آن
 از چیزی که حذر از آن متحسین نیست و دوازده طرف عفت و آن غره
 و محمود اول افراطست و آن میل نفس و شهوات زیاد و از مقدار
 ثانی تفریط و آن سکون نفس است از حرکت و در طلب لذات حضور
 که شرع عقل آنرا تحسن یا جائز نموده باشد از روی اختیار نه از روی
 و دوازده طرف عدالتست و آن ظلم است انظلام اول طرف افراط
 و آن تصرف در حقوق مردم و اموال ایشانست و ثانی تفریط و آن
 ظلم است از ظلم و انقیاد او و در آنچه مشتبهای او باشد بطریق عدالت

و آن استعجال قوت فکرست در آنچه واجب نیست از یاد و از قدر و در آنچه
 که بر چیزی خوانند و به طرف تفریط و آن تعطیل قوت فکرست باز کرده و در آن
 استعمال آن در واجب یا تقصیر در استعمال آن بکثر از حد واجب از آن
 طرف شجاعت اند و آن تهورست و چون اول طرف است و آن
 اقدارست بر مهالک که عقل آنرا جمیل ننماید و ثانی طرف تفریط و آن
 از چیزی که حذر از آن متحسین نیست و دوازده طرف عفت و آن غره
 و محمود اول افراطست و آن میل نفس و شهوات زیاد و از مقدار
 ثانی تفریط و آن سکون نفس است از حرکت و در طلب لذات حضور
 که شرع عقل آنرا تحسن یا جائز نموده باشد از روی اختیار نه از روی
 و دوازده طرف عدالتست و آن ظلم است انظلام اول طرف افراط
 و آن تصرف در حقوق مردم و اموال ایشانست و ثانی تفریط و آن
 ظلم است از ظلم و انقیاد او و در آنچه مشتبهای او باشد بطریق عدالت

ان کا زینت کہ وہ اس کی
تسلیم اور ان کی

ان

مجلس شورای اسلامی

عبدی و شادمانی

مجلس شورای اسلامی

معاونت و سرپرستی

از همانجا بپوشید

۱۰ ملان بطور
نشد کلاش خدایا
نایاب از

تصویر

بسم الله الرحمن الرحيم

ان

ملک هستی را ملک حق واحد قرار نیست | ^{از کتاب ۲۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵۸} ^{۳۵۹} ^{۳۶۰} ^{۳۶۱} ^{۳۶۲} ^{۳۶۳} ^{۳۶۴} ^{۳۶۵</}

[illegible]

دعوت انوار انجمنی
نقصان و زبانت فخریاری
کمال و فضیلت ثبات رسالت
اقتدار نبودی دُرد و جدا
خوبی و بدی تو الدن و الدن
فاسد و فاسدیت و فاسدیت
میشد و میشد و میشد
انکار و انکار و انکار
و انکار و انکار و انکار
و انکار و انکار و انکار

در حیز تقارب و تماثلی آید چنانچه در فرائد عقود اسمای حسنی آئی مشاهده
 می رود لا قول والاخر و التماثل و الباطن و هو کل شیء عالم پس هر موجود
 با وجود اشتغال به کثرت احکام قهرمان وحدت در ظاهر و باطن
 اند بود و تاثیرات القاعات و نفقات متناسبه و شمایوز و نه و صورت
 به شرف وحدت تناسب است و آثار غریبه که بروقی اعداد مرتبت هم
 بین قبل و حرکت مقرر است که هر چند مزاج اعدل باشد و بوجدت حقیقه
 ب و اسیل صورتی یا نقشه که بران ترتیب شود اکمل و افضل باشد و اندرا
 بسله موالد چون مزاج مساوی و بدست از وحدت اعتدالی صورت
 آن مبداء حفظ ترکیب است فقط و چون ازین مرتبه برتری کرده برتر
 ال نباتی رسد با حفظ ترکیب مبداء تغذیه و تنمیه و تولید مثل شود و چون
 به قعر و ج کرده با اعتدال حیوانی رسد با آنرا سابقه بر حریف حرکت را از خود
 بر حریف حرکت را از خود

پس بر حسب حدیث که در آنست و نیست اول اعدل از اولوی مرحوم علی ای سعادت نوعیه این

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

[illegible]

از جانب احد المتفاوتين باشد چون شش و دو که تفاوت
ميان ایشان چهارست و دو که احد المتفاوتين است و نسبت
چهار ميشود و آنرا نسبت کثير الامتياز خوانند و هر نسبتی که بين
وجوه باشد يا مانع باین وجوه شود ملائم باشد و هر چه بر خلاف
این باشد و نافر و آيه خاسلوم شده و دو قسمه که ميان ایشان
نسبت غير عدی باشد یعنی نسبتی از نسبت حکم باشد
که مخصوص مقدار پرست و در عدد و یافته نمی شود مثلاً ۱۰ و ۲۰
نعمه که از کل و شر عادت شود و نفع که از زیر وی از ان حاصل
شود که نسبت او بکل همچون نسبت ضلع مربع به بقطر و غیر نسبت
بنها نسبت عدد باشد و اقل منفر کثر باشد و بین العددین

از جانب احد المتفاوتين باشد چون شش و دو که تفاوت
ميان ایشان چهارست و دو که احد المتفاوتين است و نسبت
چهار ميشود و آنرا نسبت کثير الامتياز خوانند و هر نسبتی که بين
وجوه باشد يا مانع باین وجوه شود ملائم باشد و هر چه بر خلاف
این باشد و نافر و آيه خاسلوم شده و دو قسمه که ميان ایشان
نسبت غير عدی باشد یعنی نسبتی از نسبت حکم باشد
که مخصوص مقدار پرست و در عدد و یافته نمی شود مثلاً ۱۰ و ۲۰
نعمه که از کل و شر عادت شود و نفع که از زیر وی از ان حاصل
شود که نسبت او بکل همچون نسبت ضلع مربع به بقطر و غیر نسبت
بنها نسبت عدد باشد و اقل منفر کثر باشد و بین العددین

از جانب احد المتفاوتين باشد چون شش و دو که تفاوت
ميان ایشان چهارست و دو که احد المتفاوتين است و نسبت
چهار ميشود و آنرا نسبت کثير الامتياز خوانند و هر نسبتی که بين
وجوه باشد يا مانع باین وجوه شود ملائم باشد و هر چه بر خلاف
این باشد و نافر و آيه خاسلوم شده و دو قسمه که ميان ایشان
نسبت غير عدی باشد یعنی نسبتی از نسبت حکم باشد
که مخصوص مقدار پرست و در عدد و یافته نمی شود مثلاً ۱۰ و ۲۰
نعمه که از کل و شر عادت شود و نفع که از زیر وی از ان حاصل
شود که نسبت او بکل همچون نسبت ضلع مربع به بقطر و غیر نسبت
بنها نسبت عدد باشد و اقل منفر کثر باشد و بین العددین

از جانب احد المتفاوتين باشد چون شش و دو که تفاوت
ميان ایشان چهارست و دو که احد المتفاوتين است و نسبت
چهار ميشود و آنرا نسبت کثير الامتياز خوانند و هر نسبتی که بين
وجوه باشد يا مانع باین وجوه شود ملائم باشد و هر چه بر خلاف
این باشد و نافر و آيه خاسلوم شده و دو قسمه که ميان ایشان
نسبت غير عدی باشد یعنی نسبتی از نسبت حکم باشد
که مخصوص مقدار پرست و در عدد و یافته نمی شود مثلاً ۱۰ و ۲۰
نعمه که از کل و شر عادت شود و نفع که از زیر وی از ان حاصل
شود که نسبت او بکل همچون نسبت ضلع مربع به بقطر و غیر نسبت
بنها نسبت عدد باشد و اقل منفر کثر باشد و بین العددین

از جانب احد المتفاوتين باشد چون شش و دو که تفاوت
ميان ایشان چهارست و دو که احد المتفاوتين است و نسبت
چهار ميشود و آنرا نسبت کثير الامتياز خوانند و هر نسبتی که بين
وجوه باشد يا مانع باین وجوه شود ملائم باشد و هر چه بر خلاف
این باشد و نافر و آيه خاسلوم شده و دو قسمه که ميان ایشان
نسبت غير عدی باشد یعنی نسبتی از نسبت حکم باشد
که مخصوص مقدار پرست و در عدد و یافته نمی شود مثلاً ۱۰ و ۲۰
نعمه که از کل و شر عادت شود و نفع که از زیر وی از ان حاصل
شود که نسبت او بکل همچون نسبت ضلع مربع به بقطر و غیر نسبت
بنها نسبت عدد باشد و اقل منفر کثر باشد و بین العددین

بعد از آنکه گویند مثل دو و سه و قسم تا بی را بعد از می الا ربع و خرافات
مثل سه و چهار و اگر تفاوت پنج و شش و هفت و اما در آن آن می کنند
آنرا ایضا و حذا گویند و آن از زائد با کرمیت و این تمام که در همه
بد است ۱۲ خرد است ۱۲
مین الحد دین یا تما خلست یا تفاوت بحجری می که با قوه عدد زائد است
تا آنجا که تفاوت محسوس تواند شد و حلق انسان را نکست احد از آن
باشد ملائم باشند و معتبر و اگر تفاوت شش بر تبه باشد که در حسن نیاید
یا بناست قلیل نماید یا بر حلق انسان را ایجاد آن معتبر آید در حیثه
اعتبار این فن داخل نباشد چه بر تقدیر فوات از حسن یا قلت تفاوت حسن
لذات معتبره که مطلوب است از تالیف حاصل نشود و بر تقدیر اخیر اگر چه
از آلات دیگر اخرج توان کرد لیکن چون نه بر منوال طبعی انسانست
ای ساز ۱۲ آن بعد ۱۲
که اصوات حلقی اوست طبیعت را زاده غشی در آن نباشد فضل
بیان از طبیعت ۱۲
لذات از آن حاصل نشود و مناعت موسیقی موضوع اثر برای فتح فضل است
عالم ۱۲

شاه ای چون وضع علم و سبیل برآید و بدینان بعد از انقضاست و بعد مذکور که از اساتید تریا بدین

پس سطح نظر این فن نشود و از اینجا معلوم شد که نسبتی که نه بین احوال و نسبت
نسب حلقی فانیست معتبر نیست و نهایت نسب اصوات حلقی بحسب
استقرار و ابعاد کبیرا است که یکی ضعف ضعف دیگری باشد چون
یک و چهار و در صغارا آنکه زائد باشد بخجودی انبسی و شش جزو بیکی است
و دیگر ۱۲ و مافوق این مراتب معتبر نیست و اما بیان کیفیت رجوع
بآنکه نسبت ضعفی که آنرا نسبت شلی گویند اصل و شش نسبت
از غایت تشریف و قرب او بود و نسبت آنکه احد طرفی و قائم مقام
دیگر میشود و در وجهی که همچنان ملائمت با نیست یعنی اگر فقه ضعف باشد
و دیگر نصف و بجای نصف ضعف بجار و از ندر یا عکس مرسته نظام
انقصا م نباید و را بطله التیام انخرام پذیر و مثلاً آنکه که هشت باشد
چون ضعف فقه است که چهار باشد اگر بجای چهار هشت شد و یا
که سه باشد تا یلیف دهند از هشت و سه بعدی ملائم حادث شود

و اینست که در این فن نشود و از اینجا معلوم شد که نسبتی که نه بین احوال و نسبت
نسب حلقی فانیست معتبر نیست و نهایت نسب اصوات حلقی بحسب
استقرار و ابعاد کبیرا است که یکی ضعف ضعف دیگری باشد چون
یک و چهار و در صغارا آنکه زائد باشد بخجودی انبسی و شش جزو بیکی است
و دیگر ۱۲ و مافوق این مراتب معتبر نیست و اما بیان کیفیت رجوع
بآنکه نسبت ضعفی که آنرا نسبت شلی گویند اصل و شش نسبت
از غایت تشریف و قرب او بود و نسبت آنکه احد طرفی و قائم مقام
دیگر میشود و در وجهی که همچنان ملائمت با نیست یعنی اگر فقه ضعف باشد
و دیگر نصف و بجای نصف ضعف بجار و از ندر یا عکس مرسته نظام
انقصا م نباید و را بطله التیام انخرام پذیر و مثلاً آنکه که هشت باشد
چون ضعف فقه است که چهار باشد اگر بجای چهار هشت شد و یا
که سه باشد تا یلیف دهند از هشت و سه بعدی ملائم حادث شود

و اینست که در این فن نشود و از اینجا معلوم شد که نسبتی که نه بین احوال و نسبت
نسب حلقی فانیست معتبر نیست و نهایت نسب اصوات حلقی بحسب
استقرار و ابعاد کبیرا است که یکی ضعف ضعف دیگری باشد چون
یک و چهار و در صغارا آنکه زائد باشد بخجودی انبسی و شش جزو بیکی است
و دیگر ۱۲ و مافوق این مراتب معتبر نیست و اما بیان کیفیت رجوع
بآنکه نسبت ضعفی که آنرا نسبت شلی گویند اصل و شش نسبت
از غایت تشریف و قرب او بود و نسبت آنکه احد طرفی و قائم مقام
دیگر میشود و در وجهی که همچنان ملائمت با نیست یعنی اگر فقه ضعف باشد
و دیگر نصف و بجای نصف ضعف بجار و از ندر یا عکس مرسته نظام
انقصا م نباید و را بطله التیام انخرام پذیر و مثلاً آنکه که هشت باشد
چون ضعف فقه است که چهار باشد اگر بجای چهار هشت شد و یا
که سه باشد تا یلیف دهند از هشت و سه بعدی ملائم حادث شود

مطابق اینها که در این
و اسناد اینها که در این
تفصیل که در اینها که در این

درست و تحقیق است بعد از آن
شکست که آن را در این
هر واحد از اینها که در این

در اینها که در این
و اسناد اینها که در این
تفصیل که در اینها که در این

و دیگری میان سه هزار و آن بعد از آن است که بیان نمائی آنکه نسبت
شش به بعد از آن است که بیان نمائی آنکه نسبت
ایشان متوسط سازند و نسبت حاصل شود که نسبت چهار به آن بعد
از آن است که بیان نمائی آنکه نسبت
تفصیل وجهه نسبت نه به بعد از آن است که بیان نمائی آنکه نسبت
علوم شد و چون این تمهید گزارش یافت مبین شد که همه ابعاد و مائمه
راج به نسبت مساوات میشود و در بعد از آن است که بیان نمائی آنکه نسبت
و در دیگر صورت بعد از آن است که بیان نمائی آنکه نسبت
قدر تفصیل با از جانب حد المتفاوتین یا بالذات یا بواسطه چنانچه تفصیل
پیوست پس مرجع ملائمت مساومت است که ظلال حد است و حدی حکما
و تعظیم شان نسبت و استنباط وجه آن است و استخراج علوم شریفه توسط
آن وجه اعتنائی تعظیم بوده است از جمله نسب شمرده نسبت حد است

و در اینها که در این
و اسناد اینها که در این
تفصیل که در اینها که در این
در اینها که در این
و اسناد اینها که در این
تفصیل که در اینها که در این
در اینها که در این
و اسناد اینها که در این
تفصیل که در اینها که در این

در اینها که در این
و اسناد اینها که در این
تفصیل که در اینها که در این
در اینها که در این
و اسناد اینها که در این
تفصیل که در اینها که در این
در اینها که در این
و اسناد اینها که در این
تفصیل که در اینها که در این

45

الحمد لله
مفت محمد شفیع صاحب دیوبند

مکتبہ اعلیٰ اسلامیہ

دینار از حج بیرون

ایس کے ایف ایف

مجلس شورای اسلامی

بیت شکر کے دروازے پر

بوی رحمت الله

حاضرات

حالات غيبية

سید علی

استغفر الله

بجانب

و اگر در کلام واقع شود فصاحت بلاغت اگر در اعضا پدید شود چون اگر در لغت
نفسانی ظاهر گردد و عدالت و قفس در هر موطن عاشق و طالب آن بهیچ
صورت که نماید مهر لباس که بر آید شعر
و الحسن فی وجه الملاح نوارق
که من حرف تو نام بهر لباس خشنا
و ای احب احسن حلیت فخره
ایضا بحسب اعتبار هر چه هست در آن
بصورتی که تمییم بنده المصنف

که کشته از عهد گذشته
شده باشد و ادب بپایان
شده باشد و ادب بپایان
شده باشد و ادب بپایان

از این مکتوب که در ادب و ادب و ادب
از این مکتوب که در ادب و ادب و ادب
از این مکتوب که در ادب و ادب و ادب
از این مکتوب که در ادب و ادب و ادب

و طاعتی گویند سوم جابر اصغر که بر راه عدالت که مقتضای نیاز است نزد
وزیر اوت از حق خود طلبد و اورا خانم سارق خوانند قساوین و جابر
از جابر سوم چه هر کس از دایره انقیاد و امر و نواهی شریعت الکی بپاید
هر آینه اطاعت میباید از آن ناموس بگریز و چشم نتوان داشت همه
فساد را از دستور تواند شد و آنکه از حیطه فرمان پادشاهان بود
نص و طیع و الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم از ربطه اطاعت پادشاه
حقیقه بیرون قدم باشد و همه غاسل و توقع باشد بر هر کس که قدر امکان فخر و
باشد حکایت سلطان که مار ملوک نامدار در کتب تاریخ و اخبار آورده اند که سلطان
ملک شاه ماضی که در عهد خویش اعظم ملوک نامدار بود و در آن وزیر کار
از امام اختیار مالک در قبضه افتاد و او توسل گردون بجام اطاعت حکام
اورا سرسراوه ابلق ایام تار یا نه امروزی و راتن داده و وزیر بیت نهیم به مرضا
تقصیه نیشاپور را مرکز زیارت نصرت از خود ست و خاطر از اندیشه ترو دستا

که این همه و مکتوبی که در ادب و ادب و ادب
که این همه و مکتوبی که در ادب و ادب و ادب
که این همه و مکتوبی که در ادب و ادب و ادب
که این همه و مکتوبی که در ادب و ادب و ادب

از این مکتوب که در ادب و ادب و ادب
از این مکتوب که در ادب و ادب و ادب
از این مکتوب که در ادب و ادب و ادب
از این مکتوب که در ادب و ادب و ادب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

ابوالمعالی محمد الملک سجده می کرد از اکابر مجتهدان و شیخان بنی هاشم
 خطبه او استاد امام حجة الاسلام ابو حامد غزالی است محمد بن شرف یزدی
 ازین معنی خبر یافت محال مر کرد و نامنادی کند که ابوالمعالی میگوید که فردا
 رمضانست هر کس بقبوی من عمل کند باید که فردا روزه گیر چون بخوا
 پادشاه را از این خبر شد این صفت را قلم و جوی عرض کرد و نمودند که
 ابوالمعالی با پادشاه در مقام مخالفت است چون شاه این ملک داد آن
 بر آینه بقبوی او کار خوانند کردند حکم پادشاه و این معنی لایق دولت سلطان
 و مجالس شایان ایشان نیست پادشاه از این معنی عظیم متعجب شد اما چون نیکو نه
 صحیح الاعتقاد بود و رعایت محرمات اهل علم را بر دست داشت و فرض میدا
 و از علو شأن رفعت مکان امام اکرمین بقدر مقام رتبه قوی و شایسته جمیع
 از خواص گفت بروید و امام را بلطف ادب پیش من و در پیش خفا گفتند چو
 یا فرمان شما بجز می کرده چرا او را با حرمت باید خواند و فرمود تا سخن او را شنویم

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

[illegible]

که نزدیکی ترین مردمان بنده ای تعالی از روی منزلت روز قیامت باشد
 حاصلست و در ترین مردم از خدای تعالی بنحسب ثبوت در روز قیامت
 پادشاه ظالمست و در حدیث مصطفویت عدل سائیم خیرترین عباد
 سبعین سنه یعنی عدل کیاست بهتر از عبادت هشتاد سال است
 چنانچه عدل کیاست همه عباد و در همه بلاد میرسد و مدتهای تمام است
 میماند و عباد الله بن المبارک رحمة الله فرموده که اگر من دانم که در ایک
 دوامی مستجابست و اصلاح حال پادشاه کنم تا نفع آن بجوم خلائق
 حاصل شود و چون تفصیل این نوع از عدالت بیاست مدن
 نسبت منین مقام همین قدر اختصار میرود و درین محبت اشکال کند که
 تفصل محمودست و داخل عدالت نیست چه عدالت مساوتست و تفصل
 ریاضت و معلوم شد که خروج از حد اعتدال خواه با فراط باشد خواه بغیر
 مذمومت پس باید که تفصل مذموم باشد و جواب آن برین میگفته اند که

[illegible]

عبدالعزیز علی نقی نقی پور صاحب دہلی
 بابین زانقو فی علی علیہ السلام
 کشف فی فضل علیہ السلام و آثارہ
 و تہذیب و ترقی و تصان و تکرار
 و تکرار و تکرار و تکرار
 و تکرار و تکرار و تکرار
 و تکرار و تکرار و تکرار

۱۲۹
 در بیان این که هر کس که در این کتاب
 از حق تعالی بخواهد که او را در این دنیا
 و آخرت از هر نوع آفتی محفوظ بدارد
 باید که این کتاب را با دقت و تامل
 بخواند و از هر کلمه و جمله آن
 بهره ببرد و از هر کس که این کتاب
 را بخواند و از آن بهره ببرد
 خداوند تعالی او را از هر نوع
 آفتی محفوظ بدارد و او را در این
 دنیا و آخرت از هر نوع سعادت
 و شرفی برخوردار گرداند

کند و هیچ طرف فضل صورت نبندد و رعایت اعتدال محض مسویت
 مطلق باید نمود و تصویر جماعتی از حکا گفته اند اگر رابطه محبت علاقه موعودت
 بیان و مستحکم بودی احتیاج بسلسله عدالت نبوی چه اصل سلامات
 بواسطه محبت با یکدیگر در مقام ایثار بودندی چه جای آنکه طبع حق غیر نمود
 و تحقیق این سخن آنکه رابطه محبت اتم است از رابطه عدالت چه محبت وجه است
 جلیه طبیعه و عدالت دعدتی قهری قسری با آنکه عدالت بی محبت ظلم
 نشود پس پادشاه مطلق محبت باشد و عدالت نایب تواند بود و در این مقام
 آنکه بشود ایجاد و اشیا بمقتضای گشت گزافه میافا ضعیف آن معروف
 فخلق خلق محبت است پس و اتم و انتظام تیر متنبه بر آن نامه و نیست
 بلکه ای عشق کین مال که هر روز نوی | بریر فرمان تو هر جا که ضعیف است او
 و تمام بحث محبت در حکمت مری خواهد آمد ان شاء الله تعالی
 مقدمه هشتم در ترتیب کتاب فضائل و در حکمت مقرر شده که مبادی

اخلاق
 در هر کس که این کتاب را بخواند
 و از آن بهره ببرد
 خداوند تعالی او را از هر نوع
 آفتی محفوظ بدارد و او را در این
 دنیا و آخرت از هر نوع سعادت
 و شرفی برخوردار گرداند
 و در هر کس که این کتاب را بخواند
 و از آن بهره ببرد
 خداوند تعالی او را از هر نوع
 آفتی محفوظ بدارد و او را در این
 دنیا و آخرت از هر نوع سعادت
 و شرفی برخوردار گرداند
 و در هر کس که این کتاب را بخواند
 و از آن بهره ببرد
 خداوند تعالی او را از هر نوع
 آفتی محفوظ بدارد و او را در این
 دنیا و آخرت از هر نوع سعادت
 و شرفی برخوردار گرداند

در هر کس که این کتاب را بخواند
 و از آن بهره ببرد
 خداوند تعالی او را از هر نوع
 آفتی محفوظ بدارد و او را در این
 دنیا و آخرت از هر نوع سعادت
 و شرفی برخوردار گرداند

حرکات که مودی بکالات شود یا طبیعت است از صناعت اول ملز
حرکت فطره در اطوار و صور مختلفه تا بکمال حیوانی رسد و مانند حرکت چرخ
در سائر کالات متعینه تا بمرتب کمال تنجیمی رسد طبیعت صناعت مقتدرت است
طبیعت بمبادی عالی است بی دخلت ارادت انسانی و صور صناعت
بدخلت ارادت انسانی است پس طبیعت صناعت اینست که ارادت و علم
و چون کمال توانی در شبهه ارادت کمال صناعت که به طبیعت باشد
و شبهه از طبیعت در تقدیم و تاخیر سبب تدبیر آن بر وجه لائق تواند بود
بکمالی که بر فعل طبیعت بتقدیر آبی تر است از صناعت به اسطر صورت
تدبیر انسانی حاصل شود با فرشی که صناعت ملز بود و آن حصول کالات
است بر حسب ارادت و مشیت مثلاً چون انسان بخیمر مرغ را در حرارت
سازد حشرات سینه مرغ تربیت نماید چو زده بسیار بیک فو حاصل شود
مثل آن بیک فو از طریق حشرات مرغ حاصل شدن تعبیر باشد

این کلمه بخندید و در دهان خود
 که در شصت و نه روز بخواند
 که در هر روز بیست و نه بار بخواند
 که در هر روز بیست و نه بار بخواند
 که در هر روز بیست و نه بار بخواند

و در هر روز بیست و نه بار بخواند
 که در هر روز بیست و نه بار بخواند
 که در هر روز بیست و نه بار بخواند
 که در هر روز بیست و نه بار بخواند
 که در هر روز بیست و نه بار بخواند

و در هر روز بیست و نه بار بخواند
 که در هر روز بیست و نه بار بخواند
 که در هر روز بیست و نه بار بخواند
 که در هر روز بیست و نه بار بخواند
 که در هر روز بیست و نه بار بخواند

که در هر روز بیست و نه بار بخواند
 که در هر روز بیست و نه بار بخواند
 که در هر روز بیست و نه بار بخواند
 که در هر روز بیست و نه بار بخواند
 که در هر روز بیست و نه بار بخواند

که در هر روز بیست و نه بار بخواند
 که در هر روز بیست و نه بار بخواند
 که در هر روز بیست و نه بار بخواند
 که در هر روز بیست و نه بار بخواند
 که در هر روز بیست و نه بار بخواند

که مبدء اتباع است شهورت یا غصب شود و این الت شعیه کمال کسی است
که سعی را هیچ کند بعد از آن تدبیر خلاص یافتن از مشغول شود و معلوم
که هیچ عاقل مثل این اقدام نماید چون طبیعت از گداز و باد وقت خود
تج نماید پس میزان عقل بخیر آن مقدار که حد اعتدال باشد اعمال نماید از نظر
افراط و تقريط مجتنب شود و در نفسی است عفت و شجاعت شود و باید
اعمال نظر بر اقوال و افعال و حرکات و سکانات مقدم دارند تا بحسب عبادت
چیز که مخالف است اذیت عقلی باشد از و صادر نشود و اگر احياناً عادت بدقت گیرد
و فعلی مخالف عن م از و بطریق آید مقوی که موجب نوبت قرار تواند بود و التزام نماید
شکل آنکه اگر بطبعی مصلحت عقل در احتیاج از آن باشد و بر عاید تجارت است
با تناسل از طعام و التزام صیام و توکل و ایلام بر وجه مصلحت طبق و ریت کار و
و اگر غصبه بیل الواقع شود بر عرض سفیدی موجب تهنات و شود با التزام قری
مالی یا بدنی که بر شاق باشد تدبیر نماید و در تواریخ حکما آورده اند که سحر

۱۴۱
پہاں امداد پر ایک ہزار روپے
مستور و سب سے زیادہ مالدار
رہا ان کا سب سے زیادہ مالدار
پہاں امداد پر ایک ہزار روپے
مستور و سب سے زیادہ مالدار
رہا ان کا سب سے زیادہ مالدار

[illegible][illegible]

باینکه یادتی بر حد اعتدال باشد باینکه قوتی از قوتی برآید
 افراط و تفریط و در راست کیمیت اما افراط و قوت تمیز باشد قوت نظری
 یاد در حق علی او که هیچ تجاوز از حد نظر و مبالغه و تفریط و مناقشه و قوت
 بے جا بجا به بنابر شبیه و تائیه که بعرف محصلان که لذت بقین بخین
 آنرا تدقیق خوانند و بدان واسطه از او را که مطالب یقینیه از بنام
 و تائیه اگر در امور جزوی باشد آنرا اگر بچشمی خوانند و اگر در امور کلی باشد
 و تائیه اما تفریط و قوت نظری محمود و بلا دشت و در علی بلا ایت و با جمل
 قصور نظر از حد واجب در علیات و عملیات اما در ادات قوت چون ق
 بنا و یک شمر که مال حقیقه نباشد چون علم بدل خلاف و سطره و زاده
 از آنچه به تحصیل یقین تواند شد و چون گمانت زمانی و عبده کاری که
 غرض اطلاع بر حقائق آن باشد اما افراط و قوت دفع چون ت غیظ
 و کثرت اشتغال و اشتغال ناز و غصب یا دت از حد اعتدال اما تفریط و در ان

سبب اینست که در حد اعتدال باشد باینکه قوتی از قوتی برآید
 افراط و تفریط و در راست کیمیت اما افراط و قوت تمیز باشد قوت نظری
 یاد در حق علی او که هیچ تجاوز از حد نظر و مبالغه و تفریط و مناقشه و قوت
 بے جا بجا به بنابر شبیه و تائیه که بعرف محصلان که لذت بقین بخین
 آنرا تدقیق خوانند و بدان واسطه از او را که مطالب یقینیه از بنام
 و تائیه اگر در امور جزوی باشد آنرا اگر بچشمی خوانند و اگر در امور کلی باشد
 و تائیه اما تفریط و قوت نظری محمود و بلا دشت و در علی بلا ایت و با جمل
 قصور نظر از حد واجب در علیات و عملیات اما در ادات قوت چون ق
 بنا و یک شمر که مال حقیقه نباشد چون علم بدل خلاف و سطره و زاده
 از آنچه به تحصیل یقین تواند شد و چون گمانت زمانی و عبده کاری که
 غرض اطلاع بر حقائق آن باشد اما افراط و قوت دفع چون ت غیظ
 و کثرت اشتغال و اشتغال ناز و غصب یا دت از حد اعتدال اما تفریط و در ان

در حد اعتدال

در حد اعتدال

مجلس شورای اسلامی
تقریرات و مذاکرات
شماره ۱۴۶

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

تاریخ ازبکی

فريد القصور

وہ

الحمد لله

فصل پنجم در بیان فضیلت و کمالات

پاکستان کے مستقبل

مجلس شورای اسلامی

یازادہ از القدر
کوشیدن بیاد

عاشق ای کوریند
ز فریبند

مجلس شورای اسلامی

معلومات

چون بیزنی و بدولی آمار و اوت قوت چون خشم گرفتن و غیر عمل مشاء
از جادات و بهائم یا اطفال و کسیکه در علم ایشان باشد آنچه بگوید و غضب
باشد و اما افراط در قوت جذب چون من اکل شرب بانه میل است
سکاح زیاد و از قدر محسن عقل و اما تفریط در و بقاء انا اکل شرب بعد
ضروری تمام در حفظ نسل و آنرا محمود و شهوت خوانند و اما در کثرت
چون اشتهای کل فم خوردن شهوت موافقت با ذکر و باطل استعمال
شهوت بر وجهیکه از قاعده استخوان عقلی خارج باشد و آنها اجناس امراض
بسیط اند و در تحت ایشان انواع بسیار است از ترکیبات ایشان امراض
بی شمار حادث شود و از جمله این امراض بعضی را امیگات خوانند و بعضی
اکثر امراض گفته شود چون حیرت و جلال و غلبه و غضب بدولی و حزن و حسد
و عشق و بغالت و چون تاثیر این امراض عمست معالج آن هم و هر یک
بجای می بین خواهد شد انشاء الله تعالی چون میان نفس و بدن علاقه محکم

[illegible][illegible]

۱۴۹

اسی نازی فضیلت

بازار و بیفتن در کجای

د. محمد باقر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطراز الأئمة الكرام
أزواج الأنبياء
أجمعين

طریقہ ہدایت

مجلس شورای اسلامی

اسے بھی اسی جہان میں

پاکستان کے لیے

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

سید ابوالحسن علی

در حداد حیوانات نیست بلکه از ایشان نیست خیا چه در مطلع بخش خبر
 و مانند چون محافل و فضلا که میدان فرسان کمالات نایافته شود
 و ایشان احراز قصب السبق بیان سابقیت بنید مجمل از خاصیت اطلاق
 و عری نه و بسا حیوانات تشبه نموده از سخن گفتن طرأید و ازین حال
 معلوم شود که سخنان که در محالات امثال خود گوید باصوات حیوانات
 که بکلام انسان چه اگر از حداد و نطق انسان بودی و مجمع آخیان که بفرمان
 بازار جوهر بیانند و رواجی دوش و ظهوری نمودی بلکه اطلاق بلسان جنین
 شخص زان قبایست که گاه گندم را گندم خوانند و غوزه را انگور گویند
 و بآنکه دشان نظر ظاهر شود که زان حیثیت که حیوانات عجم بحسب متبای
 اند بصرف قوی و آلات جسمانی در وصول بنایت کمال افعالی ایشان
 باده مستقیم که بان قایست که منتی تواند شد مخرف نیستند بخلاف کمال
 فضائل و ذاکل غافل از تصرف قوی در عوایق مقتضای فطرت از صوب

۱۵۳
کتابخانه ملی
دکتران

عزیزانِ حق تعالیٰ

بسم الله الرحمن الرحيم

سید محمد رفیع

سید جمال الدین آقاخان

بسم الله الرحمن الرحيم

شماره ۱۰۰

وہابیہ

الحمد لله الذي جعلنا من عباده المخلصين

سید احمد علی شاہ

تمشیل انسان بحال بنیادی کرده اند ملائزینان محمّدیّان که از آن بغیر از خود غنا
و نافرین خیر می گیر معلوم ننشود و در بحال علاج کل باشد پذیرین مرتبه هر چند بیست و دو
اشغال کنند موجب یاد آوری اشغال آئند و شود و غیر وضع کرده اند مثلاً از طبعی
یا عکس مثال آن نافع باشد آب و کتاسیدن بشرط آنکه محدودی متوقع نباشد
و همچنین قصد کرده اند بخوابیدن به موجب احتیاجات ششم مکارم اخلاق صلی الله
علیه و سلم و افزوده در قبول غضب محتاج باشد به بعضی که بر شصت و اندک در
اشغال آید و در بعضی و غیر آن بی سببی قوی فی الجمله در نگیرد بعضی چون چوب خشک
در اشغال متوسط الحال بعضی بنایت بر تداوم شده و این تدریج چون از غیر خوب
باشد بلکه بنابر وقار و اعمال فکر در عوداتی باشد محمود است تفاوت میان این
مراتب ابتدای همچنان غضب باشد اما بعد از تواتر اسباب مراد و اسباب اقدام
نمایند بلکه غضب صاحب تبه اخیر باشد و البته از غضب در نیاید و بی توئی اندر
از حضرت سالت پناه علیه صلوات الله فرمود ای اکرم و غضب با علمیم و در حدیث

[illegible][illegible]

۱۵۸
سلسلہ یحییٰ انصاری
تفہیم بحوالہ کمال پیدون

برداشتن تحقیق
درمان در زمان

فقدینہ ہونے پر

پیشرفت بیمار

ہم توفیق پر کون

شماره ۱۰۰۰

کمیته انزلی

معاونت خزانہ دار

ازداریک کیفیت
نقیض است

مفتی محمد عبد الغفار

یمنی با این خیالی باطنی

مجلس

و از آنکه شاید که در مرتبه آن پیران یازاد باشد و بر فرض آنکه از ایشان فردی
باشد از آنکه قبضه کند در ذات شخص یا شرافت تواند بود از فضیلت بسیار که
در غیر او باشد این خیال را مطلق در اعراضه تشیع عملاً و نیز فصولاً از چهارم گفته اند

بيت الله فخرت يا باقر فخذ اسلحا
فلما صدقت ولكن نجسا ولدوا

وَحَصْرَتْ تَحْمُكُمْ مَكَارِمُ اخْلَاقٍ عَلَيْهِ التَّجَنُّبُ مِنَ الْمَالِكِ لِلْمَلَأَقِ فَرَمُوهُ لَا تَأْتُونِي
بِأَنْسَابِكُمْ وَأَتَاوَنِي بِأَعْمَالِكُمْ وَأَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى كَرَمِ أَسَدِهِمْ فَرَمُوهُ قَطْعًا

اَنَا اَبْنُ نَفْسِي وَكَفَيْتِي اَوَيْتِي
 اِنْ اَكْفَىٰ مَنْ يَقُولُ اَنَا اَدَا

محکمیت که از رؤسای یونان یکی بر غلامی افتخار کرد و غلام گفت اگر ای پادشاه
بانهماست تا آخرت که خود را با آن آراسته این نیست در جاهلست نه تو و اگر
مکروب چایک بر آن آری آن کمال آن شایسته آن تو اگر فضیلت پذیر
ما صاحب آن فضیلت ایشانند نه تو و چون میگوید از جهات فضیلت آن و

[illegible]

خداوند یزدان بجزا و جزا سے
 پرورش خدام و مہنت من کرد و مال نصبت
 بآپیشاد و بخت خوا و در نسب
 در جمہ استم از سر و بدینکیز و زنت
 کرگو و گاہا باشدین پانہ نیست
 موز آہکس کہ سبکہ چان بودہ چمن
 حاصل کن کہ مال خود ناید کہ مال پلان
 ناز و خوش بیدین تمن جعفر سلو سے
 عجب ان صدود و فرض نصبت
 اولی عجب و اولی عجب
 کہ کن حال

۱۵۹

کتابخانه عمومی

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس شورای اسلامی

میں نے اسے

احمد رضا خان

کراسی مقام
وزارتیادالدین
مختاری

بہارِ حقیقت

مجلس

وہاں تو وہ دیکھتا ہے

“

اگر هر یک حق خود را استردا کند بلکه چون بتو مثل فتنه احتیاج باشد و است
پس چه شرف باشد و دوست که حکمی در صحبت صاحب شرفی بود که با بسیار نوری
مباحثات مینمود و در این اثنا خواست که آب من بیدار و بعد از آن که از اطراف آنست
کرد و وضعی را آن بان نیافت هر روی آن صاحب غمت را به اختصار آن بان بعد
دور از کرد و دیگر گفت آب نیست که آب من با جمیع انجم اندازند و من چنداگر از هر طرف
دیدم هیچ عمل خست از روی این شخص که سبب شکست جمل از طایفه تحقیقت است
مسوخ شده نیافتم و این فقیر از بعضی استادان و در جمیع آنکه شنیده که در نوای
خارس کی از این نیا که بمشاعر غرور و غمت آنکه نمود و در سر بود و نزدیکی از اهل
رفت در وقتیکه او را در احوال خود استغرائی بود چون نظر او بر آن بنیاد افتاد
خادم را بر جرگفت این خبر را از بنیاد برون کن چندان با آنکه نموده که دنیا دار برین
بعد از آنکه از آن حال فرود آمد خادم با او صورت را بر تقریر کرد گفت من غیر از
صورت حمار از و چیزی مشاهده نکردم و اما مرا درو لجاج موجب احوال و احوال

141

مفتی محمد رفیع الرحمن

مجلس شورای اسلامی

پیشہ ورانہ تعلیم

Figure 1

مفتی محمد رفیع الرحمن

پیشینہ

پیشکش کنندہ

پیشروان و پیروان

المجلس

آپ کے لئے ہے

مجلس

باشد یا ممکن و ممکن سبب یا فصل شخص باشد یا غیر فعل او و خوف است بیکدام از این
قسام مقتضای عقل نیست پس نشاید که قائل بچیز و خوف بچیز بود بلکه اگر آن
امر ضروری باشد چون معلوم است که دفع آن از حیث قدرت بشری محال است
و خوف از آن جز استعجال بلا و استقبال حفا فائد و نباشد بواسطه آن که از
تدبیر صلح و نیکی و نبوی ماند و این محصل است در اشتقاق این سبب اگر آن را ممکن
و سبب آن فعل شخص باشد چون ذات خود ممکن الوجود و اعم است بچیز هم
بطرف وقوع کردن به نقد مثالش این است فی راسی حلوب باشد بلکه از طبیعت
امکان باید گذاشت پس این قسم از آنکه در استعجال محذور است که استقامت حاصل
و از دیگر چنانچه گفتیم توقع نیست بعد خوف و این باشد اگر سبب آن فعل شخص
باشد که از اجتناب کند و اقدام بر فعلی که مودعی غایت قربت اند و خوف
چیز را که بخواهد با عتقاد و خفا مقتضای عقل نیست چه هرگز اند که از وقوع چیزی که
فطیعت است ممکن است هر چه ممکن است و عیش و شادی است اما اندام از این پس

[illegible]

الحمد لله الذي جعل العلم نوراً يضيء القلب ويهدي السبيل
والعلم نوراً يضيء القلب ويهدي السبيل
والعلم نوراً يضيء القلب ويهدي السبيل

عشق را از جمله امراض شهوت شمرده اند و بر آنکه باده ترین انواع هم اهل این قوت
 حکم کرده و آن صرف بهست بطلب یک شخص معین بحیث امتیاز شهوت و حاج
 آن صرف فکر است از آن شخص اشتغال بعلوم و حقیقه و صناعات نیکه کردن
 بهر زیاده ای و فراطعنی احتیاج باشد و تسکین شهوت با مستغرق با و بیجه تنهال
 لطیفیات چنانچه در کتب طبی شرح گشته اشراق این سخن عشق بهیست
 که نشأ آن افراط شهوت باشد قاطعاً عشق نفسانی که مبتدیان بربوبیت
 در مدار دروایل نیست بلکه از فنون خضالست چه طایفه لطیفه با صوفیانه یک نام
 نیست ملت نعمت می عظیم تواند بود و در طریق عدالت با یابی و بیغیر
 رفت آنچه مناسبت خلوص انقیاد باشد آنکه هر چند نسبت عدالت مناجات خلوص
 و اشرف باشد سیلان نفس و بیجو حسنه و نعمات خیره شام که بر قوی بود
 هر گاه چون کمال کمال دور یک است سر میزند و دو اعتدال هر دو از یک منبع
 سیرت و میل با اتحاد که حقیقت محبت همانست ظاهر شد چون این دو در نفس

عشق را از جمله امراض شهوت شمرده اند و بر آنکه باده ترین انواع هم اهل این قوت
 حکم کرده و آن صرف بهست بطلب یک شخص معین بحیث امتیاز شهوت و حاج
 آن صرف فکر است از آن شخص اشتغال بعلوم و حقیقه و صناعات نیکه کردن
 بهر زیاده ای و فراطعنی احتیاج باشد و تسکین شهوت با مستغرق با و بیجه تنهال
 لطیفیات چنانچه در کتب طبی شرح گشته اشراق این سخن عشق بهیست
 که نشأ آن افراط شهوت باشد قاطعاً عشق نفسانی که مبتدیان بربوبیت
 در مدار دروایل نیست بلکه از فنون خضالست چه طایفه لطیفه با صوفیانه یک نام
 نیست ملت نعمت می عظیم تواند بود و در طریق عدالت با یابی و بیغیر
 رفت آنچه مناسبت خلوص انقیاد باشد آنکه هر چند نسبت عدالت مناجات خلوص
 و اشرف باشد سیلان نفس و بیجو حسنه و نعمات خیره شام که بر قوی بود
 هر گاه چون کمال کمال دور یک است سر میزند و دو اعتدال هر دو از یک منبع
 سیرت و میل با اتحاد که حقیقت محبت همانست ظاهر شد چون این دو در نفس

عشق را از جمله امراض شهوت شمرده اند و بر آنکه باده ترین انواع هم اهل این قوت
 حکم کرده و آن صرف بهست بطلب یک شخص معین بحیث امتیاز شهوت و حاج
 آن صرف فکر است از آن شخص اشتغال بعلوم و حقیقه و صناعات نیکه کردن
 بهر زیاده ای و فراطعنی احتیاج باشد و تسکین شهوت با مستغرق با و بیجه تنهال
 لطیفیات چنانچه در کتب طبی شرح گشته اشراق این سخن عشق بهیست
 که نشأ آن افراط شهوت باشد قاطعاً عشق نفسانی که مبتدیان بربوبیت
 در مدار دروایل نیست بلکه از فنون خضالست چه طایفه لطیفه با صوفیانه یک نام
 نیست ملت نعمت می عظیم تواند بود و در طریق عدالت با یابی و بیغیر
 رفت آنچه مناسبت خلوص انقیاد باشد آنکه هر چند نسبت عدالت مناجات خلوص
 و اشرف باشد سیلان نفس و بیجو حسنه و نعمات خیره شام که بر قوی بود
 هر گاه چون کمال کمال دور یک است سر میزند و دو اعتدال هر دو از یک منبع
 سیرت و میل با اتحاد که حقیقت محبت همانست ظاهر شد چون این دو در نفس

امراض و آید شلاد علاج کذب ملاحظه کند که غرض از لفظ سلام غیرست
 بآنچه در ضمیر اوست کذب فی این غرض است پس صرف لفظ سلام وضع
 غیر مؤید هم باشد که ظلم عبارت از اینست باعث بزرگ صدمه ای بجای آید
 رفقات احرص معلوم است برین قیاس از رویل

لامع دوم در تدریس منزل و در وی شش لعه است

المعه اول سبب احتیاج بمنزل چون انسان بقای شخصی محتاج است
و غذای انسانی بی تدبیر صنایعی چون کشتن و رودن و خرد کردن و پاره کردن
شرین و پختن میا نیست و تدبیر این اسباب جز معاونه و مشارکت مخلوقات
بمخلاف غذای دیگر حیوانات که طبیعی است صناعت و دان منحل نیست چون
تدبیر مقدار غذا که ضرورت هر روز باشد و بر روز مقدار است پس احتیاج به تدبیر
اسباب است و حفظ آن از دیگر اشیای نوع حاصل نشود و محافظت بی مکانی که
غذا و قوت در آن حفظ توان کرد و دست تغلب لمان آن کوتاه باشد و غیره

[illegible]

فوتی که در کتب مذکور است
 استماع از زبان کمال
 تاجی که در کتب مذکور است
 تاجی که در کتب مذکور است
 تاجی که در کتب مذکور است
 تاجی که در کتب مذکور است
 تاجی که در کتب مذکور است
 تاجی که در کتب مذکور است

در حق و مدار و لطف و عفت قیام بیاست بایز و نما هر یک از اینده تحت بر است
 کمال لائق است از اختلال این باشد و از منزلت بی مقام خانه ایست که از دست
 و کل شک چوب باشد بلکه در او تالیفی مخصوص است که بیان هر زن و مرد و
 و خادم و مخدوم و معمول مال اقع شوخواه در سکن چوب شک و کل و غیره
 و در نیمه و خرگاه و خواه در سایه و رخت منادات و علم بر منزلت این بیست
 و این طائفه باشد بر وجهی از خلل این تواند بود چون تحصیل این اجتماع عموم خلل
 راست پس همه تحصیل این علم باید نمود و اصل کلیه در تدبیر منزلت که در نظر
 و در احوال ارکان منزلت هر یک در محل خود بدارد و اگر در یکی خلل اقع شود
 و اصلاح آنی که چنانکه طبیب قطع عضوی از برای صحت عضو شرف بزرگ واجب میلد
 و در تدبیر منزلت نیز در کن افسار اندازی کن شرف باید داشت اگر چه خصوصیت منزل
 درین فن لحن نیست چنانکه اشاراتی آن رفت حکما اشارتی بدیش شرف انوع
 ساز که بیاست و اندک گفته اند افضل مساکن آنست که محکم باشد و سقف آن بار قفاح

در حق و مدار و لطف و عفت قیام بیاست بایز و نما هر یک از اینده تحت بر است
 کمال لائق است از اختلال این باشد و از منزلت بی مقام خانه ایست که از دست
 و کل شک چوب باشد بلکه در او تالیفی مخصوص است که بیان هر زن و مرد و
 و خادم و مخدوم و معمول مال اقع شوخواه در سکن چوب شک و کل و غیره
 و در نیمه و خرگاه و خواه در سایه و رخت منادات و علم بر منزلت این بیست
 و این طائفه باشد بر وجهی از خلل این تواند بود چون تحصیل این اجتماع عموم خلل
 راست پس همه تحصیل این علم باید نمود و اصل کلیه در تدبیر منزلت که در نظر
 و در احوال ارکان منزلت هر یک در محل خود بدارد و اگر در یکی خلل اقع شود
 و اصلاح آنی که چنانکه طبیب قطع عضوی از برای صحت عضو شرف بزرگ واجب میلد
 و در تدبیر منزلت نیز در کن افسار اندازی کن شرف باید داشت اگر چه خصوصیت منزل
 درین فن لحن نیست چنانکه اشاراتی آن رفت حکما اشارتی بدیش شرف انوع
 ساز که بیاست و اندک گفته اند افضل مساکن آنست که محکم باشد و سقف آن بار قفاح

بایز و نما هر یک از اینده تحت بر است
 کمال لائق است از اختلال این باشد و از منزلت بی مقام خانه ایست که از دست
 و کل شک چوب باشد بلکه در او تالیفی مخصوص است که بیان هر زن و مرد و
 و خادم و مخدوم و معمول مال اقع شوخواه در سکن چوب شک و کل و غیره
 و در نیمه و خرگاه و خواه در سایه و رخت منادات و علم بر منزلت این بیست
 و این طائفه باشد بر وجهی از خلل این تواند بود چون تحصیل این اجتماع عموم خلل
 راست پس همه تحصیل این علم باید نمود و اصل کلیه در تدبیر منزلت که در نظر
 و در احوال ارکان منزلت هر یک در محل خود بدارد و اگر در یکی خلل اقع شود
 و اصلاح آنی که چنانکه طبیب قطع عضوی از برای صحت عضو شرف بزرگ واجب میلد
 و در تدبیر منزلت نیز در کن افسار اندازی کن شرف باید داشت اگر چه خصوصیت منزل
 درین فن لحن نیست چنانکه اشاراتی آن رفت حکما اشارتی بدیش شرف انوع
 ساز که بیاست و اندک گفته اند افضل مساکن آنست که محکم باشد و سقف آن بار قفاح

و سبب شکاستن هرگاه که امر او شود و حاکم محکوم هرگز نیست نظام خلل آن پیدا اگر محبت
محبت او مبتلا شود از مخفی آورد اگر غلبه نماید بعلما چیکه در باب عشق گفته اند عشق
دویم آنکه در امور کلی با و مشورت نکن و بر سر لرز خود او را مطلع گرداند و متکبران خود
به خود خاثر غیر قوت اندر پیشه دارند چه آتش آن عقل ایشان را بر نفسا بشود و در تاریخ
آورده اند که حجاج را حاجی بود که ملاقه اختصاص قدیم او داشت قتی در انشای
محاورت حجاج گفت از خود را بازمان نباید گفت برایشان ان عثمانیاید که گفت
مرا نیست غایت انما و شفق و بروی اعتماد بسیار دارم چه بیکر تجارب فوق بلوال او
حاصل نموده ام و او را خازن امیر خود دانسته حجاج گفت این صحرای خلوت خلوت است
و من این معنی بر تو روشن گردانم بعد از آن بفرمود تا هزار دینار بدیده و در میان
خود نهاد و بجا حجاب دو گفت این بنو بخشید ما با مهر من بشا و این انجانه بی زبان
گویی که این سر از خزانه ملک دیده ام و بر آتوا آورده ام تا بچنان کرد بعد از
مدتی حجاج کنیز کنان بخشید و با انجانه بردن با گفت که از برای خاطر من

زین بانند که بنده
 زدم ایامی که حکم که پدرش
 یوسف نام داشت زینش اند
 که چای خاتا در کسری ایست
 است که از کشف ز غیر ملک خوب
 کبر چرخ دیست موصد به بنی
 چود و در دربان و چو چاروا
 از غنای الفاتح شایسته او بود
 بن سارک نقولست که شایسته
 او در این ایام چو چاروا
 پیچید میگردان چاروا که کلا
 نقش باده کمال حال ایشان
 کن به زان در حال ایشان
 شایسته باضاف کمال به بنی
 نگر بار بار از آمدن چرخ سارک
 جمع تو به بنی به آرزوین دقون
 بنشین استوار می افروخته
 هشتاد و سه بار از افروخته
 و از تادیب بنی از افروخته
 و از تادیب بنی از افروخته

هوشتار کا قلم از سر
استوار دانستن خزان
شرفان دور در کمان
ای زن را محفل اعتبار
یکم و شجاعت
زن و تخلص حاصل
پیشینه شود

[illegible]

این کنیز که باید فروخت صاحب گفت کنیزی که پادشاه بخشد باید چگونه فروخت
مردمان از این سخن خشم گرفت چون پادشاه گفت شد بر سر آجواج رفت پروردگار گفت
بگوئی زن از آن صاحب که دو بار میخواهد چون ستودی زلفت بعد از تمهید سلام خدمت
عرض کن که چندین سالست که شوهر من بیب نعمت در این خست است اکنون
خیانتی و خزانه خاصه نموده مرا حق نعمت پادشاه نگذاشت چنانکه نام کنیز
بیرون آورد و گفت که شوهرم این از خزانه در دیده همچنان ببرد پادشاه
صاحب طلبید کنیز را پیش او نهاد و گفت این زن که با من شوق ستوده تو وروده مرا از
کار خبر نرودی هر توان زن جدا شد دست باز کنی کان پادشاه استوان بود و سلام
از این ملاهی و نظر با جانب استماع حکایا مردان صحبت با زنان این چنین است
باشند منع کند خصوصاً پیر زنان که بفاسا و فحال متهم باشند از حدیث نقل کردند
که زنان از خود نمیدانند قصه یوسف علیه السلام شنیدند آن منع باید کرد که بگویند
با حراف ایشان از قانون عفت شود و آنچه زنان در حق خود بدان عیب باید کرد

[illegible]

دولت تر گشت بی نیلایت
 کند چه دوز و گد اشت
 و از این اوضاع غاصد
 به چو کاه آرا کیهیکه
 سادست گشت و در کار گشت
 که زبان را از دست غوریت
 آفریدند و در او دست
 ایشان کاه خوش بودست
 و در او در دولت ایشان
 و در این دولت

سکه در
نقد و تمام خنجرهای تازه
در آن گشتند و صاحب
معدن آنند و در صاحب
خوار گشتند و در صاحب
ما بر وقت خنجرهای طلای
دارند و گویند و است
در میان ملکهای ایران و در
درین مقام و در آنجا
نقد و تمام خنجرهای تازه
در آن گشتند و صاحب
معدن آنند و در صاحب
خوار گشتند و در صاحب
ما بر وقت خنجرهای طلای
دارند و گویند و است

و کاست بر و غلبه کند گوشت با عدال و نه تا موجب فتن و بدست نشود
خلو او میوه و لطیفه سرخه الاستماله و رانع کنند و از آب میان بطایم خنجر
و هر چند هر کس را از سکر است خنجر از رنج و حبس که کان کجاست عقلان نه غیر سر
نفس بن نشان مهر است بر غضب و رنج و قاحت وین است شود این
مکات ویه و دستهای کم کرد و بلکه در از جالس این طایفه نبی منعی باید کرد و این
قیح نشینان نافع یا بدست از طایفه آداب نافع نشود و قوی تمام نکند طاعت
بدیند و از کارهای پوشیده و رانع کنند تا بر قیاح و لیر شود و هرگز نیست
پوشیدن قیح تواند بود و در آن فعل تصور کرده باشد از خواب و خواب
در شب منع کنند از جامه نرم و اسباب تنعم مثل خنجر و سر در بامستان آتش
پوشیدن زنستان اجتناب دهند و بیکت پیاده و نین سواری کردن یا ضایعات
و در اعدا و است دهند و آب خامس نشین و سخن گفتن چنانچه خواهد کرد یا بوزارت
و تبریب می نرین ملائینان او از رفعت نکند و انگشتری را وقت حاجت
در دست

افغان غالب باشد و شرب و موله و در آنجا
و کاست بر و غلبه کند گوشت با عدال و نه تا موجب فتن و بدست نشود
خلو او میوه و لطیفه سرخه الاستماله و رانع کنند و از آب میان بطایم خنجر
و هر چند هر کس را از سکر است خنجر از رنج و حبس که کان کجاست عقلان نه غیر سر
نفس بن نشان مهر است بر غضب و رنج و قاحت وین است شود این
مکات ویه و دستهای کم کرد و بلکه در از جالس این طایفه نبی منعی باید کرد و این
قیح نشینان نافع یا بدست از طایفه آداب نافع نشود و قوی تمام نکند طاعت
بدیند و از کارهای پوشیده و رانع کنند تا بر قیاح و لیر شود و هرگز نیست
پوشیدن قیح تواند بود و در آن فعل تصور کرده باشد از خواب و خواب
در شب منع کنند از جامه نرم و اسباب تنعم مثل خنجر و سر در بامستان آتش
پوشیدن زنستان اجتناب دهند و بیکت پیاده و نین سواری کردن یا ضایعات
و در اعدا و است دهند و آب خامس نشین و سخن گفتن چنانچه خواهد کرد یا بوزارت
و تبریب می نرین ملائینان او از رفعت نکند و انگشتری را وقت حاجت
در دست
و کاست بر و غلبه کند گوشت با عدال و نه تا موجب فتن و بدست نشود
خلو او میوه و لطیفه سرخه الاستماله و رانع کنند و از آب میان بطایم خنجر
و هر چند هر کس را از سکر است خنجر از رنج و حبس که کان کجاست عقلان نه غیر سر
نفس بن نشان مهر است بر غضب و رنج و قاحت وین است شود این
مکات ویه و دستهای کم کرد و بلکه در از جالس این طایفه نبی منعی باید کرد و این
قیح نشینان نافع یا بدست از طایفه آداب نافع نشود و قوی تمام نکند طاعت
بدیند و از کارهای پوشیده و رانع کنند تا بر قیاح و لیر شود و هرگز نیست
پوشیدن قیح تواند بود و در آن فعل تصور کرده باشد از خواب و خواب
در شب منع کنند از جامه نرم و اسباب تنعم مثل خنجر و سر در بامستان آتش
پوشیدن زنستان اجتناب دهند و بیکت پیاده و نین سواری کردن یا ضایعات
و در اعدا و است دهند و آب خامس نشین و سخن گفتن چنانچه خواهد کرد یا بوزارت
و تبریب می نرین ملائینان او از رفعت نکند و انگشتری را وقت حاجت
در دست

و کاست بر و غلبه کند گوشت با عدال و نه تا موجب فتن و بدست نشود
خلو او میوه و لطیفه سرخه الاستماله و رانع کنند و از آب میان بطایم خنجر
و هر چند هر کس را از سکر است خنجر از رنج و حبس که کان کجاست عقلان نه غیر سر
نفس بن نشان مهر است بر غضب و رنج و قاحت وین است شود این
مکات ویه و دستهای کم کرد و بلکه در از جالس این طایفه نبی منعی باید کرد و این
قیح نشینان نافع یا بدست از طایفه آداب نافع نشود و قوی تمام نکند طاعت
بدیند و از کارهای پوشیده و رانع کنند تا بر قیاح و لیر شود و هرگز نیست
پوشیدن قیح تواند بود و در آن فعل تصور کرده باشد از خواب و خواب
در شب منع کنند از جامه نرم و اسباب تنعم مثل خنجر و سر در بامستان آتش
پوشیدن زنستان اجتناب دهند و بیکت پیاده و نین سواری کردن یا ضایعات
و در اعدا و است دهند و آب خامس نشین و سخن گفتن چنانچه خواهد کرد یا بوزارت
و تبریب می نرین ملائینان او از رفعت نکند و انگشتری را وقت حاجت
در دست

[illegible]

باو نهند و از معاشرت بر اقران پنهان و اسباب دهنویسے اورا
 منع کنند و از دروغ گفتن باز دارند و کلی از سوغند خود راست خواهد و دروغ
 نمی کنند چه سوغند از همه کس قبیح است بحسب شریع اگر چه راست
 باشد مگر وسته است مگر آنکه تفسیر صحت مینویسند و اگر مردان را بسوغند
 احتیاج باشد کو دکان را هیچ احتیاج نیست و بجاوشی و اقتصاد
 بر جواب در پیش بزرگان متبع بودن و سخن نیکو عادت کردن باهل
 گردانند و بزرگ زادگان احتیاج باین آداب بیشتر باشد باید که معلم و نیاز
 و ماعظمان باشند بر ریاضت اخلاق و اقتضای طهارت خیر و تقوی و تربیت
 و مروت مشهور و از اخلاق ملوک آداب مجالست و موافقت با ایشان
 و محاورت با هر طائفه از طوائف مردم با خبر باید که دیگر آئینای جنس بل که
 بزرگان ادگان که با آداب که تمجلی باشند با او در کتب باشند تا احوال فتو و آداب
 از ایشان آگیزد و بواسطه شاهد ایشان و تعلیم سعی بیشتر کند و چون معلم او را

[illegible]

عالمی شہر کی حکومت
پاکستان کے صدر جنرل یحییٰ خان
محترم داد خان صاحب
گورنر صاحب ریاست
پروانہ داد خان صاحب
قاری محمد علی صاحب
پاکستان کے صدر جنرل یحییٰ خان
محترم داد خان صاحب

در این روز و در این ماه و در این سال
 در این روز و در این ماه و در این سال
 در این روز و در این ماه و در این سال
 در این روز و در این ماه و در این سال

در این روز و در این ماه و در این سال
 در این روز و در این ماه و در این سال
 در این روز و در این ماه و در این سال
 در این روز و در این ماه و در این سال

و بیایم حاجت عفت حیا و جمال کم در زمان بیانیست نخست بنویسیم
 لائق آموخت و در خواندن نوشتن بکلی منع باید کرد و چون کتب شومیه و غیره را
 با کفوی تحصیل باید خواند نیست طریق تربیت اولاد و چون آنانی میبایستند
 شرح بعضی آداب و اقلع شده و اجاز ضرورت است آنرا که چه مخصوص و کون
 نیست در بیایست که در شد چه و توفیق بر قابلیت ایشان بیشتر است و لب
 سخن گفتن باید که بسیار نگوید چه بسیار گفتن نشاء نیست مانع و حجاب
 عقل و موجب طهارت قلب است چه باشد و عاقله صد تیره ریشی اندر خدایان
 که حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم که باطنی خوش الحان و باطنی حسن انوری
 بود و علیه افضل الصلوات و اعلی التیارات سخن با عدل و دینی بهر کسی
 که متاوی شدی کلماتی که زبان حقائق تر جان بخشید و بیانیست
 و بود و ترجمه گرفته که چون کسی میبایست که بی حاجت سخن بسیار بگوید و آن که
 است و آنچه خواهد گفت در خاطر مقرر نکند و تلفظ نماید و در حکما گفتند

در این روز و در این ماه و در این سال
 در این روز و در این ماه و در این سال
 در این روز و در این ماه و در این سال
 در این روز و در این ماه و در این سال

در این روز و در این ماه و در این سال
 در این روز و در این ماه و در این سال
 در این روز و در این ماه و در این سال
 در این روز و در این ماه و در این سال

قوت تمیز حاصل شود و حق مادیان بسا و حال معلوم گردد باین بسبب افعال
 ایشان باده است پس ادای حق پدران بامویر که جانیت بران غالب باشد
 مثل اطاعت و عاوشا انسب باشد و قضای حق مودان بکسانیت مثل نعل
 مال و تزیینات بسیار چون عقوبتی و فزونی است مقابل این فضیلت پس
 او را سه نوع هم باشد در مقابل انواع مثله و گسائیکه بمنبر که والدین باشند چون
 اجداد و اعمام و احوال برادران بزرگ و دوستان صمیمی هم بشان ایشان بایشان
 بعد از مکان اسات با ایشان باید کرد و در حدیث صحیح است که تبرین یک کار بر
 آنست که شخص و ستان بخود را رعایت نماید و بوی که سابقا نموده شد که طریقت
 روحانی نیز معتبر است با هم که پذیرفتن هریک این بکار باده مسلوک باشد و است
 البته ششم در ریاست خدمت حکم عقل خدمت بمنبر که دست پائی و دیگر جوارح شخص
 باشند چه ایشان بکار با اقدام نمایند که اگر ایشان باشند شخص متوجه آنها
 باید شد البته حقوقی را اعضای خود و انفعال باید کرد و اگر نه این ملاک باشد

ایشان باده است پس ادای حق پدران بامویر که جانیت بران غالب باشد
 مثل اطاعت و عاوشا انسب باشد و قضای حق مودان بکسانیت مثل نعل
 مال و تزیینات بسیار چون عقوبتی و فزونی است مقابل این فضیلت پس
 او را سه نوع هم باشد در مقابل انواع مثله و گسائیکه بمنبر که والدین باشند چون
 اجداد و اعمام و احوال برادران بزرگ و دوستان صمیمی هم بشان ایشان بایشان
 بعد از مکان اسات با ایشان باید کرد و در حدیث صحیح است که تبرین یک کار بر
 آنست که شخص و ستان بخود را رعایت نماید و بوی که سابقا نموده شد که طریقت
 روحانی نیز معتبر است با هم که پذیرفتن هریک این بکار باده مسلوک باشد و است
 البته ششم در ریاست خدمت حکم عقل خدمت بمنبر که دست پائی و دیگر جوارح شخص
 باشند چه ایشان بکار با اقدام نمایند که اگر ایشان باشند شخص متوجه آنها
 باید شد البته حقوقی را اعضای خود و انفعال باید کرد و اگر نه این ملاک باشد

اینست که در ریاست خدمت حکم عقل خدمت بمنبر که دست پائی و دیگر جوارح شخص
 باشند چه ایشان بکار با اقدام نمایند که اگر ایشان باشند شخص متوجه آنها
 باید شد البته حقوقی را اعضای خود و انفعال باید کرد و اگر نه این ملاک باشد

175A

۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹

و توفیق بران چیز بمقتضای قاعده این علم حاصل نشود پس بکسر القلم این علم
خبر دور می باشد تا معالجات و مباشرت ایشان بر وجه عدالت تحقق گردد و خصوصاً
سلایطین را که چنانچه سبق ذکر یافت طبیب مزاج عالم در برابر منوی آدم الله
و این علم عبارتست از قواعد متعلقه به مصلحت عاقله انسانین و که بقا و تنوع انبیا
بجمال حقیقه علمیه و موم و فضیلت محبت چون معلوم شد که کمال
انرا و انسانی منوما با اجتماع و مالت است آن بی محبت است و موم
و با وجود علاقه محبت احتیاج بعدالت نیست چنانچه از پیشرفت پس محبت
افضل از عدالت باشد چه محبت حدیث شریعه و طبیعی عدالت شریعی است
و محقق که طبیعه از صنایع اقدام است چون محبت بقتضای رفع احتیاج
است با وجود آن احتیاج بعدالت نباشد انصاف اصل است و نموده
کردنست یعنی منصف آنچه متنازع فیه است میان دو صاحب و نیمه سازد
و این معنی فرع کثرت است چون علاقه اتحاد حکم باشد احتیاج بان مرتفع گردد

[illegible]

۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱

[illegible]

کتاب فی شرح نهج البلاغه
در بیان سیرت و اخلاق امیرالمؤمنین علیه السلام
تألیف شیخ محمد باقر مجلسی
چاپخانه مطبعه کتب مطهره

کتاب فی شرح نهج البلاغه
در بیان سیرت و اخلاق امیرالمؤمنین علیه السلام
تألیف شیخ محمد باقر مجلسی
چاپخانه مطبعه کتب مطهره

کتاب فی شرح نهج البلاغه
در بیان سیرت و اخلاق امیرالمؤمنین علیه السلام
تألیف شیخ محمد باقر مجلسی
چاپخانه مطبعه کتب مطهره

محمود و حکیم مناسب به عالم قدس منجرب شود و نظر بصیرت شاه جمال حقیقی
نمایند پروانه صفت هستی خود را در انوار قاهره تجلیات الهی محو گرداند و بتمام وقت
که نهایت مقامات است برسد این تجربه حق یقین است صاحب این درجه را
و تعلق ببدن تجر و از آن یاده فرنی نباشد چه استعمال قوامی نی و از نظر جمال
حقیقی باز نماند و سعادتی که دیگران را در نشاء اخروی متربستان این دین

کتاب فی شرح نهج البلاغه
در بیان سیرت و اخلاق امیرالمؤمنین علیه السلام
تألیف شیخ محمد باقر مجلسی
چاپخانه مطبعه کتب مطهره

کتاب فی شرح نهج البلاغه
در بیان سیرت و اخلاق امیرالمؤمنین علیه السلام
تألیف شیخ محمد باقر مجلسی
چاپخانه مطبعه کتب مطهره

نشاء حاصل باشد ربا سے	امروز دوران کوشش که مینا باشی
حیران جمال آن دلار باشد	شرست بادا چو کوکان شب حید
تا چند بانظار فرسودا باشد	لیکن بعد از مفارقت کلی لذت او آصف

باشد چه هر چند درین نشاء نبور بصیرت از وقایع اسما و صفات شاه وجود
ذات نماید غلاما خالی از شوب تنویر که تقضای نشاء تعلقی است نتواند بود و
شود تا مبی غده فرحمت قیام جزو خلوت نماید تجرد میسر گردد و بنابرین همیشه
مقطر و مترصد رنج این جواب کشف طریق طایب و زبان حال لقا این شال شرم دار

کتاب فی شرح نهج البلاغه
در بیان سیرت و اخلاق امیرالمؤمنین علیه السلام
تألیف شیخ محمد باقر مجلسی
چاپخانه مطبعه کتب مطهره

[illegible][illegible]

لا مع الحزم
والتواضع
والوفاء
والعدل
والإحسان

لعل دوست گشت در خشت
 سبب دوست نه دوست نه خشت
 در این دنیا دوستی را دوست نه خشت
 خصل را دوستی را دوست نه خشت
 در پیش او دوست نه دوست نه خشت
 نباشد دوستی را دوست نه خشت
 ثابت باشد دوستی را دوست نه خشت
 در خشت دوستی را دوست نه خشت
 در این دنیا دوستی را دوست نه خشت
 در پیش او دوستی را دوست نه خشت
 نباشد دوستی را دوست نه خشت
 ثابت باشد دوستی را دوست نه خشت
 در خشت دوستی را دوست نه خشت

که ثابت باقی ماند و در دوستی نیست
 وقت هر که در دوستی است
 خشت دوستی را دوست نه خشت
 در این دنیا دوستی را دوست نه خشت
 در پیش او دوستی را دوست نه خشت
 نباشد دوستی را دوست نه خشت
 ثابت باشد دوستی را دوست نه خشت
 در خشت دوستی را دوست نه خشت
 در این دنیا دوستی را دوست نه خشت
 در پیش او دوستی را دوست نه خشت
 نباشد دوستی را دوست نه خشت
 ثابت باشد دوستی را دوست نه خشت
 در خشت دوستی را دوست نه خشت

جماعتی است از اصحاب ائمه که گفته است دوستی را دوست نه خشت
 زود براه نشو پس باید که با خالق و خلق طریق عدالت مسلو که هر یک محبتی که
 حق است حاصل کند و مقتضای آن عمل نماید با خالق و بطاعت و طلب سبب او
 بطریق تربیت اینها میران ائمه است با تئید احکام و مدارات تخطیم حرمت و با
 سلاطین با جلال مطاوعت با والدین با کرام خدمت با هر یک از اعدا و ناس
 بر حق و مخالفت و حکما گفته اند محبت نعم نعم الیه را بیشتر است از عین و غیره
 و احسان کننده و فرخنده خواهند بود و دوست دارند و محبت بر بقا ایشان منوط
 اند اما قرصی هنر چون از محبت اخلاص حق خود مسلا و فرخنده خواهند بود
 را خود را دوست داشته باشد بجلالت محسن که محسن الیه بی توقع منتفعند
 و او را بلکه از محبت که قابل تر خیر است و محسن الیه را این نوع محبت با محسن
 نباشد بلکه او بالذات احسان را دوست دارد و محسن بالعرض و ایضا
 محسن جدو می در ایصال نشد پس محسن الیه خود پس شکی نیست که با محبت

در این دنیا دوستی را دوست نه خشت
 در پیش او دوستی را دوست نه خشت
 نباشد دوستی را دوست نه خشت
 ثابت باشد دوستی را دوست نه خشت
 در خشت دوستی را دوست نه خشت
 در این دنیا دوستی را دوست نه خشت
 در پیش او دوستی را دوست نه خشت
 نباشد دوستی را دوست نه خشت
 ثابت باشد دوستی را دوست نه خشت
 در خشت دوستی را دوست نه خشت

تو تعب حاصل کرده باشد هرگز آنرا دوست ندارد و صرف آن صرفه رعایت نماید بخلاف کسی که بی مشقته مالی باورسد که قدر آن را بداند و بداند آن احتیاط مرعی ندارد و کند اما در فرزند را دوست تر از پدر دارد چه متاسف است و تعب در تربیت او بیشتر نموده و هم ازین بیاقبت آنکه شاعر شعر خود را دوست ندارد و اعجاب و بان پیش از دیگران باشد و چون محسن الیه قابل ستودن نباشد در قبول نیست لامحال محبت او محسن را درین مرتبه نباشد پس تا برین مقام محبت محسن محسن الیه را بیشتر از عکس باشد و بهترین انواع محبت آنست که منشاء آن محبت خیر و کمال حقیقه باشد که آن لذت عظمت و متعلق به خود نفس بود ارضی از محبت است که قواعد این محبت از وضیعت احتمالات ایمین محفوظ است سعایت و نمیره را باحتیاج این را هم نیست بخلاف دیگر انواع محبت که بزوال سبب اهل شوخیانچه مضمون که لا اخلای به خود بضمیمه بنسبتند و لا اله الا الله من شعر برانست و این لذت بحقیقت و قضا

[illegible]

۲۵۶
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تهران

کتابخانه ملی ایران

دکتر صاحب! چنانکہ کہ جو تفریح سرور
بہت عمدہ تمام تر دن بہ چنانہ

سنت نبوی و ائمه معصومین علیہم السلام
صلوات اللہ علیہم وعلیٰ آله واولادہم
وعلیٰ سائر المسلمین وعلیٰ سائر
الانسانین وعلیٰ سائر المخلوقین

بقوسط او صا و روانه شد تا فرا موجودات چنانکه بود و هست ظاهر و باطنیست
تا تمام حقایق اعیان سبیل نفعی علمی حقیقت او مندرج بود و چون چنانکه دانست
شستست نبوی از ششمان از خصائص او را قیاسا موجودات او را و در ششیه بلو
ایمان تریک در آن جوهر شکن است از کمن فوت بظن فعل از کمن قیاسا بقضا
شهو و می نیکیو الله انشا الله و نیست و عند الله الکتاب چون مسئله ایاد
بنابر شمول رحمت رحمانی موجودات گیاهی یعنی عالم جسمانی که در علم
ریاضیات و مومن تبدیل و ظهور فنون تجلیات انهمی ظهورات انتنا اهمیت
ریاضیات کامله نظم آن عالم را موقوف بر ثبات الذات تغیر اوصاف است

ان ثابت بقرار اعجز بہ نامے

معنی ظلمت و اگر دانید تا جرکت دوری و او ضلع غریبه از قوه البصیر است
به وضع حادثه معین که منوط و مربوط است تا به وقت از مبداء قریب
عادت که آنرا عقل خالص خوانند و نهایت افراد حق است در سلسله و

[illegible][illegible]

و همچنین معنی سبب جماع ایشان شده باشد و آنرا مدینه فاضله خوانند و سبب جماع ایشان توافق در عقائد باطله باشد و آنرا مدینه خاله خوانند و چون بمیان دولت حضرت صاحبقرانی در امور زمانی مجمع ممالک محروسه و قبیل مدین فاضله شده و آریضا حال مدین غیر فاضله یکم تضاد و تضاد در فاضله میدان است صرف عنان نیست به تفاهیل مدینه فاضله اولی نمود و آن مدینه است که اساس اجتماع اهل آن بر قواعد سبب ذات و دفع ضرر و موسس باشد و هرگز آنرا ایشان در اعتقادات حقّه اعمال صالحه اشتراک باشد و با وجود اختلاف اشخاص تباین احوال طریقۀ ایشان توافق باشد و همه بیک غایت متادی شوند و چون بنا بر حکمتی که سابقاً یابائی آن در مرتب نفس انسانی در مراتب توح فطری و تمیز مرتبها و در مرتب اعلی که آن را نفس قدسیه اند لبالم عقول متصل است مرتب اعلی که لمبیه تنهایی است مرتبط برابط بهائیم پس دراک این جماعت در امور مبد و معاد که ادق است حکمت است

[illegible][illegible]

168.

[illegible]

معالجات طبیبی از ازل آن سعی میکردند بچاح حق و نیتند و می که تمام اطبا
جمع کرده بودند و کتاب خسار کرده درین باب طارعه میکردند که از نسی حاصل
و آمد چون حال مشاهده کرد گفت یا ایله المومنین فاین غزوه من مات الملوک
لما مون اطبارا گفت احتیاج علاج نیست که بعد ازین اقدام برین تخم نموده
صبر بر مقامات شد آمد چه صبر مفتاح ابواب مطالب انیست و نصرت من تفرغ
با اوج کج نیمه بسیار با طبع و مال مردم مضطر نشود شکر یان معافی بنم نیت
چه هرگز نه موجب انجذاب خواطر و مهابت و قار خواهد بود و این نصرت ضروری
نیست اما اولی است و بسیار و لشکری بتوسط آن چهار خلعت عادت و در
و صبر غریبست حاصل آن کرد پس عمره بن چهار شد الحمد لله تعالی که خست با دست
دین پناه را جمیع این نتایج حاصلست و ذات کثیر نهایت علاج ایت جمل
و اصل چون پیش تمید یافت که پادشاه طیب است طبیب معرفت غرض
سبب و کیفیت علاج آن گزیری نیست پس که بنی بر سلطان حب که درین ملکیت

[illegible][illegible]

این کتاب از حضرت امام علی علیه السلام است
 و در آنجا که از ایشان نقل شده است
 که هر کس در این کتاب بخواند
 خداوند او را از آتش نجات دهد
 و هر کس در آنجا که از ایشان نقل شده است
 که هر کس در این کتاب بخواند
 خداوند او را از آتش نجات دهد

بر قانون عمل و دهر یک ز طبقات مردم را در مرتبه خود دارد و ایشان را از غلبه
 و تعدی طلب یا دنی منع فرماید هرگز این مملکت نظام نباشد اگر بخلاف این
 باشد هر طائفه را دایم نفع خود غالب میداند و با ضرر دیگران بر خیزند و با ستم افراط
 و تفریط را بطریق انحراف و بدعت بر معلوم شده که هر روستای میان صاحبان
 بوده و سلوک سیرت عدالت نموده اند و ترس از او بوده چون نظام میان ایشان
 غالب هر روستای و آل نهاده چه بقضا محکمت سابقه بل آن چه قریه سلاطین باشد
 هر چی آن بادشاه و بلیع او در ظلم کوشند هر کسی نیز او را عظیم کرد و فطرت کند
 بحرکت ایدیل بعلیه کند و چنانچه تقریر رفت عدت با غلبه جمع گردد پس هرگز بود
 بفساد مزاج عالم شود و آنگاه اندک اندک ملک تقوی منع الکفر و لا تعالی مع انفس
 حکما گفته اند دولت را بدو چیز نگاه توان داشت یکی بکشتن و احسان میان مؤمنان
 و دیگر برباز داشتن اختلاف میان دشمنان چه هرگاه دشمنان بهدیر گیرشغال باشند
 ایشان را راحت قصه دیگر نباشد از آن جهت چون اسکندر بر مملکت را غلبه کرد و لشکر عجم

از آن جهت که در این کتاب
 آمده است که هر کس در این کتاب
 بخواند خداوند او را از آتش
 نجات دهد و هر کس در آنجا
 که از ایشان نقل شده است
 که هر کس در این کتاب بخواند
 خداوند او را از آتش نجات دهد
 و هر کس در آنجا که از ایشان
 نقل شده است که هر کس در این
 کتاب بخواند خداوند او را از
 آتش نجات دهد و هر کس در آنجا
 که از ایشان نقل شده است که هر
 کس در این کتاب بخواند خداوند
 او را از آتش نجات دهد و هر کس
 در آنجا که از ایشان نقل شده است
 که هر کس در این کتاب بخواند
 خداوند او را از آتش نجات دهد

طبع قلمی از این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی تهران
 ثبت شده است
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۲/۰۵/۰۵
 شماره ثبت: ۱۳۰۲/۰۵/۰۵
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی تهران
 ثبت شده است
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۲/۰۵/۰۵
 شماره ثبت: ۱۳۰۲/۰۵/۰۵

عالمی قدر و فضیلتی نامدار چون ابن عمید و ابو جعفر خازن علی ابن قاسم و
 ابو علی بیاعی نباشند چه اجتماع این طائفه در قاضی رگه تولید دوم اقبال و
 از دیاد چاه و جلال باشد از جهت تعرض مملکت نشیم طبقه دوم کسانی که
 باشند و اما خیر ایشان متعددی بغیر باشند رتبه این طبقه از طبقه اولی ادنی است
 چه جمال کمال ایشان جمال رشاد کمال اگر است و جماعت متعلق با خلایق آبی شریف
 و این طبقه اگر چه زیور کمال متعلق باشند اما از درجه تکمیل قاصر اند و این طائفه اگر چه
 باید داشت و مصالح و موانع ایشان کف طبقه سوم کسانی اند که طبع در خیر باشند
 و نه شر و این طائفه را در طول این مختصر می آید شستن و خنجر خراج را فتنه ایشان نمودن
 تا از فساد استعداد محفوظ ماند و بقدر امکان کمال لائق بر این طبقه چهارم
 کسانی اند که شریر باشند اما شر ایشان متعددی بغیر نشود و این چهار طبقه را
 باید فرمود و بر او ملاحظه و در این ایشان را از فضیلت منع باید نمود و طبقه پنجم
 آنانی که با شرارت آتی شر ایشان تعدی بغیر باشند این طائفه شمس خلق باشند

این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی تهران
 ثبت شده است
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۲/۰۵/۰۵
 شماره ثبت: ۱۳۰۲/۰۵/۰۵
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی تهران
 ثبت شده است
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۲/۰۵/۰۵
 شماره ثبت: ۱۳۰۲/۰۵/۰۵
 این کتاب در کتابخانه
 مجلس شورای اسلامی تهران
 ثبت شده است
 تاریخ ثبت: ۱۳۰۲/۰۵/۰۵
 شماره ثبت: ۱۳۰۲/۰۵/۰۵

بسطایای جزایه و عمارت جلیله واجب نیست و بدین من حیث استخفاف نباید کرد و چه
که من در قتلایه غلبت و نه شمشیر و باز این الله و بعد از ظفر ترکند میر نباید نمود و اما
ممکن باشد که کسی زنده اسیر کند قتل شاید کرد و چه در منافع بسیار و تصدیر
مثل استرقاق و من ندانم که متضمن استالت قلوب عداوت بود چنانچه قصص انی
بآن ملتست بعد از ظفر بر احد قتل ایشان جائز نباشد مگر آنکه از شر ایشان
بدون قتل این نتواند بود و بعد از امتیلا عداوت تصدیق بخاطر محال نباید داد
چه در نجات عدا ملوک و رعیت باشد و تصدیق عداوتی خود کردن بخدا
قاصد عداالت است در آمار حکما ثور است که چون اسکنند بعد از ظفر و شمشیر
شمشیر از اهل آن باز گرفت از سلاطین کتانی شخون بقتاب و نوشت
متمم نوشت آنکه اگر پیش از ظفر و قتل دشمنان خود معذور بود می بعد از ظفر
ترا در قتل نبردستان خود چه عذر و استحال عفو از خصاال کابر ملوک است
و موجب نیست معاقبت دولت و تحکیم قواعد حشمت و اہت چه هر چند

[illegible]

۱۔ کلمہ صمدیہ
 ۲۔ کلمہ انا اللہ
 ۳۔ کلمہ انا اللہ
 ۴۔ کلمہ انا اللہ
 ۵۔ کلمہ انا اللہ
 ۶۔ کلمہ انا اللہ
 ۷۔ کلمہ انا اللہ
 ۸۔ کلمہ انا اللہ
 ۹۔ کلمہ انا اللہ
 ۱۰۔ کلمہ انا اللہ

ارشد از راه سینه
از راه سینه اندر اسکنده

در باب بیان سبک
چگونگی سبک گشت

ای کجاست اگر گناه
نبودی صفت مفکر

مهری صفت مفکر
از کس تا بر خدایا

که در این صفت مفکر
سبب نور آن صفت خدایا

توت اتم باشد حسن عفو بیشتر ظاهر گردد و مأمون که واسطه عقد خلافت و
 رابطه نظم جلالت بود گفته که اگر اهل جراتم بدانند که مرا در عفو کردن چه قدرت
 جراتم را به تصرفش من آورند و سختی کمال انسانی در خلق بصغات ربانی است
 و بمقتضای لایک خلقم غرض اصلی از ایجاد عالم و آدم ظهور و جو و تحقیق است
 و رحمت و عفو آبی مقتضی جلوه ظهور در مظاهر عجز و قصور بشری است چنانچه
 در حدیث است که اگر شما گناه نکنید حضرت حق تعالی طائفه دیگری بآفریند که گناه
 کنند تا رحمت بی علت او در مراتب عفو تجلی نماید پس تجلی بجلیه عفو تشبیه بمسبب تحقیق
 که منبع خیر است تواند بود و چون رای بر بیان نای ظلمت دای حضرت سلطان
 بانی اساس جهان بانی ثانی حضرت صاحبقرانی مشید قواعد کشورستانی را
 و قائق رسوم سلطنت و حائق آداب مملکت ایالت و خوض امور حکومت و
 غرائب حکام ملت از تلقین ملهم قدسی فوض فضل و مهبی بی رسالت تعلیمات
 کبری تعلیمات انسی حاصلست و نفس بحدش بدترتیه بلند پایه و علمنا هون لکنا

سبب نور آن صفت خدایا
 در باره او یکبار از این بی خبر
 رسد که در این صفت مفکر
 است هیچ سبب بی خبر
 چنانچه چنان که در اسکنده گفته
 در صورت یکبخت گشت
 در بیان مملکت و در اسکنده
 از کده باشد در اسکنده
 عفو سبب نور آن صفت خدایا
 مشید با نعم و کسر و محال
 مشد با ستود و محال گشت
 ایالت اکبر است و محال
 تو مفضل و مفضل گشت
 کلام در بیان سبک گشت
 غریب و غریب گشت

نادر سلطان
 و قی و قی و قی
 دادن اسکنده
 اسکنده و قی
 اسکنده و قی
 اسکنده و قی
 اسکنده و قی
 اسکنده و قی

44

[illegible]

بیا و اصل کتاب درین باب ازین مختصر بیضا است که باقل مجلس
 دهل بلاغت نقل کلام را باب برعت تواند بود و قانون^{در} و منج اول
 بنیاید چه سلیمانرا طلق الطیر آموختن و قمار را قانون حکمت نمون خود را
 تمیز عقلا و تو شیخ از کیا ساختن باشد و اگر فی مثل بنابر نظر ما بر سه
 از دقائغ رغبت فرمایند ملاحظه سیرت کردیم حضرت خاقانی حسام
 اسکندر ثانی کافیت چه بی شائبه تکلف و لغت تضاد وین کتاب ایجاد
 و تکوین نموده صغیر الودح قابلیت انسانی را بر قوم کمالات انسانی
 مجموعه که بحاجت نوادر لطائف الطواف الکی منظریت عجائب
 با ذات قدسی صفات کلی مکاشف شمارا کاسره کامگار و قیاصه
 تواند شد از قلم وضع و اصطلاح و خاتمه ایجاد و بدیع و
 مستنشین چهار باش چهارم غلگست هر چه سائران بزم
 گرد جان گردیده اند جهاندار می این شوکت ابدت ندیده و

[illegible]

۱۔ باغیچہ خندانہ
 ۲۔ آید چون اولیٰ پندش
 ۳۔ قیام کر اعلیٰ مس
 ۴۔ نام داشت انجین
 ۵۔ بوجو زعم بود چون
 ۶۔ رسم سے گشت
 ۷۔ دادا دارا قیامو
 ۸۔ گویندہ اوش و دیان
 ۹۔ غفلت

و عظمت صاحبقرانی باین فرو شکوه تشنیده الله تعالی این تیر خاکت
و سعیدین سپهر عدلت راقت را که همین انظار غایت فیض انوار رحمت
ایشان بین زبان و شرف بی بی جهان گلشن گشته در اوج اقبال تو سر
اجلال از خفین ببال مبدع زوال مصون اراد و قود سعاد و جود و ایثار
چون سلسله زمان توانی با و ال متصل مقرون تجلی حق کلامه و لغزین و
لمحکم چشم در آواختن رسوم قربان سلاطین از باب دولت
طریق مائه موم در معاشرت با سلاطین حکام آنکه بدل با ایشان محبت
ورزند و خبریان شاد مدحت گویند و بارکان بر طریق طاعت خدمت پونید
و در امتثال او امر و نواهی چون خلافت امر آبی نباشد بقدر مقتضات
نمایند و حقوق ایشانرا از خراج و غیره بر وجه رضا ادا نمایند و از مخفی احصا
انقباض بخاطر راه دهند و در تنظیم تحیل ایشان ظاهر ادا باطنایج و مقصد
همال نمایند و در وقت ضرورت جان مال فدای ایشان کنند چه غفلت و

سلف و عالم
 باشند همه بچند
 آن که نیست
 جنت نیستند
 و اگر نشاندند
 علمای و کلمات
 اختیار کردند
 و در کتب خود
 بر این نوشتند
 اخلاق بجا آید
 معاصی ادا کرد
 حقوق از خراج
 و غیره بجا آید
 احکام خدا بر
 در حقیقت آید
 صاحب تربیت
 علی الصلوٰۃ والسلام
 ستاد افغانی
 و کرامت و

لا مع المحدثين
في انتخاب اللغات
محدثين ودرجات
هنر گرگز
مؤلفه الف
مکون لون دها

[illegible]

و دنیا و اهل و ولد و جو و مالی ایشان بخت کسانیکه عهده خدمت ایشان
باشند باید که بخود بر زیادتی قربت تجا سر نمایند چه بخت ملاطین را بدخول
در آتش فوالات با شیر تشبیه کرده اند و آنحضرت روایت کرده است که ملاطین
کاری صعب است هر کس را مکتار تیان من نیت و کوشی مشایخ طریقت
گفته اند که کسی که خدمت ملاطین کرده باشد قلوبش نورانی شود و او سوار بر طریقت
شاید چه بمقتضای اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ و اب غلبش من من سبب تیر من
مقصود روایت سوم طریقت کرده و هر که در حضرت ایشان مجال تقرب یابد
باید که بجاری که با و موعود شغول باشد و غنم و در دیگر کار با دخل نکند
و التزام ملازمت برو حتمی کند که هر وقت که او را طلبند غرض از او نخل حضور
که مدی بلاست مستحضر باشد و هر چه از ایشان بخواهند آنرا بدهد و حق
مع گوید نه بر وجه نفاق چه هر چه توقع اید البته آنرا و حقیقت خواهد بود پس
استبالات آن وجه نماید و آنرا و استمان کند اگر کسی را بر تیر نصیحت ایشان باشد

کتابخانه عمومی
آذربایجان
تبریز
کتابخانه عمومی
آذربایجان
تبریز
کتابخانه عمومی
آذربایجان
تبریز

بالاترین مرتبه است و این مرتبه را که در حدیث آمده است که «مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حَقَّهُ وَفَرَغَتْ حَقَّتُهُ مِنْهُ» این مرتبه است که در حدیث آمده است که «مَنْ رَزَقَهُ اللَّهُ حَقَّهُ وَفَرَغَتْ حَقَّتُهُ مِنْهُ»

عزت لازمست و اکثر مردم طالب لذات حیوانی و مستیات نفسانی اند و غفلت از
باشان بقدر ضرورت باید نمود و حکما این طایفه را تشبیه به بابل کرده اند که
در اطهر بقدر حاجت بکار باید داشت و قلت و کثرت کن هر دو فایده شود
و از مطلق طایلیس گفته که مروم بدوست در همه حال محتاجند و در حال حاجت
استند و بهمنور ایشان دانست در حال شدت بهجت مداد و مساعدت و بهجت
احتیاج اما ظم سلاطین که بی نیاز ترین مروم تواند بود بهشتیان میت بل
بفقرا و مساکین که اسو حج ناسل ندیم چون احتیاج فقرا و مساکینست ببل
و ثروت انفقراطیس گفته که اگر مرنه نیاید غائبان گس باشد از فائده صداقت
مروم حیات بر دبال الحو بلکه بقای و تمنع فاگر گمان آن در تحصیل این صلاکت است
گمانی خطاست چه هر صداقت صادقانه که در میان اعتبار تمام عیان نماید و ثواب
حاصلست در وقت قیام مصیبت یا بهجوم نقیضی هیچ از کثرت و وفائست بلکه در میان
لوا فیما مانع نیاید و بجای دوستی که در مصیبت مساعدت نماید در مصلحت مساعدت

چون ما احتیاطاً از این جهت
 بصورت کامل از این جهت
 مصلحتی که این جهت
 مصلحتی که این جهت
 مصلحتی که این جهت
 مصلحتی که این جهت

و این جهت که این جهت
 و این جهت که این جهت
 و این جهت که این جهت
 و این جهت که این جهت
 و این جهت که این جهت
 و این جهت که این جهت

زیرا که شاید مقتضای احوال ایشان تخالف باشد
 و فرج اظهار باید کرد و برافتنه گیری از قبضه شرح و چون مصلحت است
 نوعی از خطه معرفت سابقست چه کسی با او هیچ وجه سبق معرفتی نبوده از دست
 مستعد نماید و نمی بعد از کمال خطا و اطلاع بر قاف احوال خبر باشد پس خطا
 طریق احتیاط مرعی باید داشت و بقدر ضرورت کتاب باید نمود کتاب قبل قطعه

فَلَا تُكَلِّمَنَّ مِنَ الصَّحَابِ	عَدُوَّكَ مِنْ صَدِّيقِكَ مَثَلُ قَاوٍ
يَكُذِّبُكَ بَيْنَ الطَّعَامِ أَوِ الشَّرَابِ	قَاتِنِ الدَّارِ أَكْثَرُ مِمَّا تَرَاهُ

و چون دوست بدست آید رعایت حقوق او را واجب است بهمان که در مصالح
 قیام باید نمود و بلاقات او اظهار نباشد باید کرد و بهر بنا محبت بی شائبه
 نفاق بیان باید نمود و تجلوس و غیر محبت باطنی اگر بنا بر وجه اطلاع بر مصلحت خلوت
 مخصوص عالم الغیبه است صاحب حمیره و تقصیرات جزویرا که غیبت و نشان باشد
 اعتبار نباید نمود بلکه اغراض زان اجبایا است چه در دوشمیری از ان ظانی تواند بود

و این جهت که این جهت
 و این جهت که این جهت
 و این جهت که این جهت
 و این جهت که این جهت
 و این جهت که این جهت
 و این جهت که این جهت

و این جهت که این جهت
 و این جهت که این جهت
 و این جهت که این جهت
 و این جهت که این جهت
 و این جهت که این جهت
 و این جهت که این جهت

صالحان و صالحان
و نیکوکاران و نیکوکاران
و نیکوکاران و نیکوکاران
و نیکوکاران و نیکوکاران

جبر و جبر و جبر و جبر
و جبر و جبر و جبر و جبر
و جبر و جبر و جبر و جبر
و جبر و جبر و جبر و جبر

و جبر و جبر و جبر و جبر
و جبر و جبر و جبر و جبر
و جبر و جبر و جبر و جبر
و جبر و جبر و جبر و جبر

بعد از اسلام نوح با نسا و حصیه فرموده و در انشای آن تمهید مغذرت استغفار
مندرج بود چون حضرت سماع فرمودم غم جو بر جریده نفوت کاشیه بر دیا
که بین کن استنجاح امانی توان نمود از تن روح پرور و جسد طهر برون کردی
یا حواله فرموده آرد او را در سلک بندگان قبل منظره گردانید و غم را در طهر
ست یکی اصلاح ایشان فی انفسهم و اگر مسیر نباشد اصلاح ذات البین و
احترار از شر ایشان با اختیار بعد منزل یا از محاب سفر نمی در رسم تفریق
و آن گزیده تدبیر است و اما هم بران قوت نماید که دشمن شریر بالذات باشد و احراز
از شر او بهیچ وجه گیر متصور نباشد و اندک اگر دشمن بر و ظفر میاید پیشتر ازین ضرر
باو میرسد و اندک اگر اما حق ندوم در دنیا و آخرت نیست با وجود از قدر و خیات
تجاشی باید نمود و اگر انگیزه قهر و بدشمنی گیر ناید اولی باشد و اما محور با اهلدار
نعم و اراءت فضائل دیگر اسباب سعادت و اخلاقی خارجی که موجب احراق او
و بیجان مواد آلام نفسانیه باشد باید بایز نمود و تنگ ستر او باید کرد تا از غم قهر و شر

و جبر و جبر و جبر و جبر
و جبر و جبر و جبر و جبر
و جبر و جبر و جبر و جبر
و جبر و جبر و جبر و جبر

و جبر و جبر و جبر و جبر
و جبر و جبر و جبر و جبر
و جبر و جبر و جبر و جبر
و جبر و جبر و جبر و جبر

لائی چنان نمود که خلاصه آن فصاحت که بیست ملک جمعی تمام دارد
در آخرین سال الحاق رود لاجرم مضمون این کتاب در دو قسمت برنجی در دو مجلد
سمت اولی در دو کتاب یا فاطون میگوید خداوند این کتاب را در دو مجلد
همت خود را تعلیم و علم مقصود دارد و اهل علم را با کثرت علم امتحان کند بلکه
با جناب از شر و فساد اختیار کند از حق تعالی چیزی نخواهد که زوال یافت
آن را باشد بلکه از و باقیات صالحات طلب کند همیشه بیدار باشد که فرزند است
بیست آنچه باید کرد باز و خواهد بود و آنکه انتقام آتی از بنده به هر طریق غنیمت
بلکه بطریق تادیب تمذیب است بنمای حیاتی بایسته قانع نباشد تا مؤلفی بایسته
آن منقسم نباشد و حیات را شایسته شمر که آنکه وسیله کتاب خیر باشد بزرگ
آسایش میل کند الا بعد از آنکه در سه چیزی محاسبه نفس کند و پاشی کلی که مال کنی
که در آن روز هیچ خطا از تو واقع نشده یا نه دوم آنکه اندیشه کنی تا در آن روز هیچ
خیر را کتاب نمود و یا نه سوم آنکه هیچ عملی بتبصیر نفوذ کرده یا نه و آنکه پیش از این

[illegible]

از مال نفس و دینیت
و ملک و خردم و مال
و دولت و شک و کبر
ازین لذات باشد که
این لذات را ستا دهی
و زلفت و سر می ست
و از حق که افسوس
منصفین نشود که در
چرخ و کعبه

۲۲۶

2014

۱۰۰

۲۰۰۰

کتابخانه

[illegible]

میں نے

...

1997

...

سید محمد

2

از بیم سیاست ایشان چهره کاهی کرده و قضا طبعش از آنکه بواسطه جذب سوزن
به تیغ کشیدن متمم گشته از نصیبت ایشان چون بدن خسته سیاه بر کرده و مارد است
ایشان بنیاد بیداد بر انداخته و بنای فاهشه استقامت اساسی از نو ساخته و
مدعی ایم الیاسی را مدافع متوالت از اطراف عالم و کائنات و بیم اقبال با رزو
روحی آستان بندگی انقیاد می نهاده و قالی مساکین ملک بر سر بر نهائی خود
ماه از ورطات مهالک بیرون می آید و بر سر جان را با نوار مدد است این تشوید
خورشید آفتاب و این خورشید عالم بنیاد که کی نقطه دایره خلافت و یکی واسطه تلامذ
سلطنت و قیامت نمودار و وجه از میا من آثار قرآن مجید فلک جهانماری
حافظان زیرین پیر کا نگاری بنضای مطالب سانا و اللهم كما تكلمنا عبادة في
ظلال الرافعة فكنها على سرير الحكمة و كما اخذنا على بني نوح الانسان الى النول
والاحسان فاقمها بمنزلة النابذة الاتقان بحسب عيني الاعيان محمد و آل محمد
من ذوی الاعیان

محمد بن عبد الله

برای اطلاع از آخرین اخبار و رویدادها

میں نے اس کو

۱۰۰

مفتی محمد رفیع

ادب و لغت

mailed

وہ

تاریخ

نوع انسان

۱۷۱

۲۳
 کشف و تفسیر این کتاب
 از استاد و مؤلف این کتاب
 در حدیث و تفسیر و فقه و اصول
 و کلام و منطق و طب و نجوم
 و ریاضیات و تاریخ و جغرافیه
 و لغت و ادب و شعر و نثر
 و سایر علوم و فنون و صنایع
 و حرفه و معاش و عیال و دولت
 و سعادت و نجات و آخرت

از کتب و اشیا و کافه طرفی زرد و طرفی سفید چنانکه مضمون مادی و نور شنید
 لوحی دور و در اینم و طلالی کامل حیا ربی و تحریر و تشریح و تصحیح و تفسیر و تکرار و تکرار
 آینه شکل چون نقیصان قدسیه حلیه را عکس ستوی کرده و مانند بلبلان
 صفت ۱۲ شایسته و نطق ۱۳ صفت ۱۴ شایسته و نطق ۱۵ صفت ۱۶ شایسته و نطق ۱۷
 صنعت مطلوب ستوی در بیان ورده و آید این نقش جهان شایسته و نطق ۱۸
 همایلی نخل وادی بن کلمه و در سرایه و یقیناً و از خشنیدی این کتب و نطق ۱۹
 برنگ هم رنگ طور چشم و در سرایه و یقیناً و از خشنیدی این کتب و نطق ۲۰
 از عرق لیمو و کوبیده و صاف و خنک و نطق ۲۱ شایسته و نطق ۲۲
 و ابلی ابرق براق باری خرم و جان و صفات رنگ و نطق ۲۳
 غیب و اوق بر جدر و غیرت و ابراشی سینیه خراش و نطق ۲۴
 الماس بجز گرایش قبه ایوان حکمت از صفات و نطق ۲۵
 حلیه خاتون فطرت از اجار جلال پر و از طبع و نطق ۲۶

و کلمه و بیان و نطق و نطق ۲۷
 و نطق و نطق و نطق و نطق ۲۸
 و نطق و نطق و نطق و نطق ۲۹
 و نطق و نطق و نطق و نطق ۳۰
 و نطق و نطق و نطق و نطق ۳۱
 و نطق و نطق و نطق و نطق ۳۲
 و نطق و نطق و نطق و نطق ۳۳
 و نطق و نطق و نطق و نطق ۳۴
 و نطق و نطق و نطق و نطق ۳۵
 و نطق و نطق و نطق و نطق ۳۶
 و نطق و نطق و نطق و نطق ۳۷
 و نطق و نطق و نطق و نطق ۳۸
 و نطق و نطق و نطق و نطق ۳۹
 و نطق و نطق و نطق و نطق ۴۰

این کتاب را در حدیث و تفسیر و فقه و اصول و کلام و منطق و طب و نجوم و ریاضیات و تاریخ و جغرافیه و لغت و ادب و شعر و نثر و سایر علوم و فنون و صنایع و حرفه و معاش و عیال و دولت و سعادت و نجات و آخرت
 و کلمه و بیان و نطق و نطق ۴۱
 و نطق و نطق و نطق و نطق ۴۲
 و نطق و نطق و نطق و نطق ۴۳
 و نطق و نطق و نطق و نطق ۴۴
 و نطق و نطق و نطق و نطق ۴۵
 و نطق و نطق و نطق و نطق ۴۶
 و نطق و نطق و نطق و نطق ۴۷
 و نطق و نطق و نطق و نطق ۴۸
 و نطق و نطق و نطق و نطق ۴۹
 و نطق و نطق و نطق و نطق ۵۰

۱. کمالی و کمالی
 ۲. کمالی و کمالی
 ۳. کمالی و کمالی
 ۴. کمالی و کمالی
 ۵. کمالی و کمالی
 ۶. کمالی و کمالی
 ۷. کمالی و کمالی
 ۸. کمالی و کمالی
 ۹. کمالی و کمالی
 ۱۰. کمالی و کمالی

بوله قلعه تارخ مصر بی کم و بیش متضمن نام لوح الاشراف و ثبوت پنج سبب است
مناویدست که طوبی لایق الارواق
زمین و دولت منشی نو کشور کریم
حسار و دجبه بخش زر کوچه خلعتش
حجب بدان جوانه حسن طاعت او
نیزم رست نشین اوجام خندان و
حلا و نیست بحرش که پر بر آورد
شکست لکن بیکه ضم به پیاقتش
بطبعش شده انبار هر قد کافه
بر عدد برق شده ابرگر زمارش
بلال از نور بود ز لعلش
حکایت اگر بگفتان روز و در ویش
لواح الاشرافش ز مطلع مطیع

فکنند ملخصه تاریخ مصر ع موجب
چه نور طبع فرود این لوا مع الاشراق

[illegible][illegible]

فہرست مضامین احسن الاقوال

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۹۴	المعششم در بیان شرف عدالت -	۳	ماہی بہشت حضرت خاتمانی صاحبہ زانی
۹۸	تبصرہ -		خداوند تعالیٰ تلال خلافتہ در افتہ علی الدائمین
۱۱۱	تبصرہ قیمہ اللقبہ -	۱۱	کتبہ سببہ لیت و ذکر آفتاب ہمایون
۱۱۵	حکایت -		پوشانہ برادہ اسلام خاندانہ مکہ و سلطانہ
۱۲۲	المعہ بقیمہ در اقسام عدالت -	۱۵	مطلع -
۱۲۸	المعہ ہشتم در ترتیب اکتساب فضائل -	۲۵	تویر -
۱۳۲	المعہ نهم در حفظ صحت نفس -	۳۱	تبصرہ -
۱۳۴	المعہ دہم در معالجات امراض نفسانی -	۳۶	کشف غلط -
۱۴۸	علاج حیرت -	۴۴	لائع اول در تہذیب اخلاق و برودہ المہت
۱۵۱	علاج جبل بیدا -	۴۸	المعہ اول در ذکر مکرم اخلاق -
۱۵۶	علاج جبل مرکب -	۵۴	المعہ دوم -
۱۶۸	علاج بددلی -	۵۹	المعہ سوم -
۱۷۰	علاج خوف -	۷۶	تویر -
۱۷۸	علاج افراط شہوت -	۷۷	المعہ چہارم -
۱۸۶	علاج خزانہ -	۸۷	المعہ پنجم -

مضمون	صفحہ	مضمون	صفحہ
علاج حسد۔	۱۸۹	لئے اول در احتیاج انسان بدن۔	۲۲۸
لامع دوم در تدبیر منزل و روشی شایسته۔	۱۹۱	لئے دوم در فضیلت محبت۔	۲۳۸
لئے اول در سبب احتیاج منزل۔	۱۹۲	لئے سوم در اقسام مدنیہ۔	۲۴۰
لئے دوم در سیاست اقوات و احوال۔	۱۹۴	لئے چارم در سیاست ملک و آداب ملوک۔	۲۴۸
لئے سوم در سیاست اہل۔	۲۰۰	لئے پنجم در آداب خدمت۔	۲۹۶
لئے چارم در سیاست اولاد۔	۲۰۶	لئے ششم در فضیلت صداقت۔	۳۰۶
آداب سخن گفتن۔	۲۱۴	لئے ہفتم در آداب معاشرت۔	۳۱۳
آداب حرکت و سکون۔	۲۱۶	مغرب در بعضی لواحق۔	۳۲۱
آداب طعام خوردن۔	۲۱۸	سمت اولی و دومایای اخلاطون۔	۳۲۲
لئے پنجم در رعایت حقوق پدران و مادران۔	۲۲۰	سمت دوم و در وصایای بارسلطاطالین۔	۳۲۵
لئے ششم در سیاست خدم۔	۲۲۳	خاتمۃ الطبع۔	۳۳۸
لامع سوم در تدبیر منزل و روشی شایسته۔	۲۲۸	خاتمۃ الکتابت۔	۳۴۴

خاتمۃ الطبع حال

بقضیہ تعالیٰ بارپادوم نسخہ اخلاق جلالی بابہ ستمبر ۱۹۱۴ء مطابق ماہ ذی قعدہ ۱۳۳۴ء بمقام لکھنؤ
 در مطبع منشی نو کشور دہلی بمبئی جناب راسہ بہادر منشی پراگ نرائن صاحب نام اقبال الہ مطبع منشی
 علیہ طبع پوشیدہ مقبول عالم گروید